

شماره ۵، سرطان / ۱۴۰۴

۵

مقاومت

مجله‌ی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

«ویژه‌نامه جنگ ۱۲ روزه»



- «جنگ تصویرها و روایت‌ها»
- «مقاومت در افغانستان و ایران»
- «احمد شاه مسعود»
- «استاد خلیلی»

و ...

با نوشته‌های:

- (دکتر محمد یعقوب لیث صفار)
- (دکتر شمس الحق آریانفر)
- (شکیل ابوترابی)
- (ابراهیم زبردست)
- (برسام آریایی)

و



بسم الله الرحمن الرحيم



مقاومت

مجله‌ی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

صاحب امتیاز: جبهه مقاومت ملی افغانستان
مدیر مسئول: ابراهیم زبردست
سردبیر: آریایی
صفحه آرایی: خسروی
راه‌های ارتباطی:
صادق حسینی: +۹۸۹۹۳۸۰۶۹۰۱۳
تصویر روی جلد: حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای
رهبر مقتدر جمهوری اسلامی ایران



فهرست

سرمقاله / ۱-۲

اعلامیه‌ها / ۳

- اعلامیه جبهه مقاومت ملی افغانستان / ۳

- اعلامیه بنیاد شهید مسعود احمد شاه مسعود-مشهد / ۴

گفتگوی ویژه / ۵

- جنگ تصویرها و روایت‌ها / گفتگو با عبدالحفیظ منصور / ۵

مقالات / ۹

- مقاومت در افغانستان و ایران / ۹

نظریه / ۱۵

- آینده‌ی افغانستان / ابراهیم زبردست / ۱۵

- اسلام، استبداد و مردم سالاری / ۲ / شکیل ابوترابی / ۲۴

چهره‌ها / ۳۳

- احمدشاه مسعود / ۳۳

- استاد خلیلی / دکتر شمس‌الحق آریانفر / ۳۹

- مصاحبه با عبدالظاهر سالنگی / مصاحبه کننده: عبدالوهاب عاصم / ۵۰

گلگون کفنان / ۵۴

- شهید فرمانده وفا / نویسنده: برسام آریایی / ۵۴

- شهید مرزاجی / نویسنده: برسام آریایی / ۵۸

شعر مقاومت / ۶۲

- قادر طهماسبی / ۵۹

- فضل‌الله قدسی / ۶۳

معرفی و نقد کتاب / ۶۵

- تحلیل کتاب استبداد دینی / نوشته: دکتر یعقوب لیث صفار / ۶۵



سرمقاله

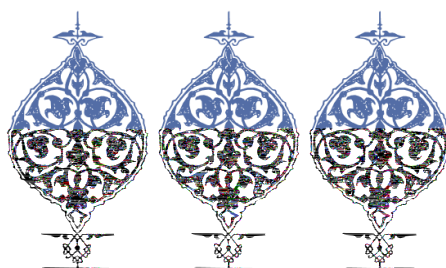
سخن نخست

تجاوز اسرائیل صبح شنبه ۱۴۰۴/۳/۲۴ علیه جمهوری اسلامی ایران جهان آزاد را در شوک عمیقی فرو برد. گرچه اسرائیل قبلاً ویرانی غزه، نسل کشی و غصب سرزمین فلسطین و تجاوز بر لبنان و خاک سوریه را در کارنامه داشت ولی آنچه علیه ملت ایران انجام داد در میانه‌ی مذاکرات ایران و آمریکا بود. این تجاوز نشانه‌ی دیگری از آن است که اسرائیل به عنوان دولتی خارج از قوانین و اخلاق بین الملل توسط کشورها و قدرت های غربی پشتیبانی می گردد تا خواسته های جهان غرب را بر دیگران تحمیل کنند. شگفتی قضیه در آن بود که اسرائیل در عین حال تجاوزگری و ویران سازی سرزمین های دیگر، مظلوم نمایی می کند. کشوری که خود به «ان پی تی» نپیوسته و گفته می شود برنامه پنهان توسعه سلاح هستوی نیز دارد، مدعی جلوگیری ایران از داشتن حق غنی سازی انرژی هستوی می باشد.

جنگ 12 روزه میان جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل و آمریکا نشان داد که مفاهیمی چون « صلح جهانی»، « احترام به حاکمیت ملی کشورها»، « حقوق بشر» و « مردم سالاری» هنوز مورد احترام قدرت های زورگو نیست بلکه بیشتر با تعریف های یک جانبه به عنوان چماقی علیه اراده‌ی دیگر ملت ها بکار گرفته می شود. جمهوری اسلامی ایران با دفاع جانانه و مقابله بالمثل مثال زدنی نشان داد که تصور آمریکا و اسرائیل از قدرت ایران درست نبود و در نهایت بدون رسیدن به اهداف شان به توقف جنگ تن دادند. افکار عامه در جمهوری اسلامی ایران طی مدت 12 روز جنگ بر محور رهبری جمهوری اسلامی به گونه‌ی مثال زدنی متحد گردید و تصور دستگاه تبلیغات غربی، مبنی بر وجود فاصله میان حکومت و مردم در ایران را غلط ثابت نمود. ترور فرماندهان نامدار سپاه پاسداران جمهوری اسلامی و دانشمندان نخبه‌ی ایرانی را باید قربانی بزرگی در راه ایستادگی بر حق غنی سازی انرژی صلح آمیز هستوی محسوب نمود که در آینده جلو هرگونه معامله را در این راه سد خواهد نمود. ملت های منطقه و جهان متوجه گردیدند که مظلوم

نمایی اسرائیل نقابی است که برچهره‌ی گرگ کشیده شده و هر ازگاهی به دریدن همسایه ها و ملت های منطقه دست می یازد و کشورهای عمدتا غربی برای توجیه آن افسانه می بافند. ایستادگی بی مثال ایران را باید پیروزی حقانیت و خود ارادیت یک ملت در برابر زورگویی و سوء استفاده از قوانین بین المللی محسوب نمود. حقانیت مقاومت در برابر تجاوز و اشغال گری را باید سلاح اصلی یک ملت دانست که پیروزی را قطعا در پی خواهد داشت.

وما ذالک علی الله بعزیز





اعلامیه جبهه‌ی مقاومت ملی افغانستان در پیوند به تجاوز اسرائیل به ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

جبهه‌ی مقاومت ملی افغانستان تجاوز آشکار اسرائیل به جمهوری اسلامی ایران را که منجر به شهادت شماری از مقامات ارشد این کشور شده و خساراتی را که به زیرساخت‌های ملی مردم بزرگ ایران ببار آورده است، را محکوم می‌کند. این حملات در تضاد با تمام قوانین و فرهنگ پذیرفته شده بین‌المللی بوده و محرک اصلی دوام جنگ و بدبختی در منطقه و جهان تلقی می‌شود. مردم افغانستان در این شرایط حساس و تاریخی همدردی عمیق خود را با ملت و دولت جمهوری اسلامی ایران برآز می‌دارد و برای شهادی این تجاوز آشکار، آرزوی بهشت برین دارد.

جبهه مقاومت ملی افغانستان

۲۳ جوزا / خرداد ۱۴۰۴ ژوئن ۲۰۲۵



اعلامیه دفتر بنیاد شهید احمد شاه مسعود – مشهد

بسم الله الرحمن الرحيم

پیروزی بزرگ جمهوری اسلامی در نبرد با استکبار جهانی و اسرائیل متجاوز را به دولت و ملت شریف ایران تبریک و شاد باش عرض می کنیم این پیروزی ثمره خونهای فرزندان و تربیت یافتگان مکتبی است که شهادت را پرواز بلند به سوی سعادت جاودانه می دانند. فداکاری سرداران شهید و دیگر شهیدان، همدلی تمام ملت هوشیار ایران، حضور اقشار مختلف در صف واحد مقاومت و ایستادگی، حمایت قاطع ملت از اقدامات نظامی و دفاعی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، اعلان حمایت جهانی امت اسلامی و دیگر ملل آزاده از پاسخ مشروع و کوبنده جمهوری اسلامی علیه متجاوزان از برکات گرانبهائی بود که جهان شاهد تحقق آن بود. تجاوز بی شرمانه رژیم اشغالگر، با حمایت قدرت های غربی در رأس امریکا که منجر به شهادت صدها تن از سربازان و پاسداران، شخصیت های علمی و غیر نظامیان گردید، نقشه ای از قبل طراحی شده ی استکبار جهانی بود اما درایت و تدبیر قوای مسلح جمهوری اسلامی در رأس آن تدبیر و بصیرت فرماندهی کل قوای مسلح ایران، رهبر فقید و فهیم نقشه دشمنان را نقش بر آب ساخت. اینک در پایان ۱۲ روز مقاومت پیروزمندانه، رژیم صهیونی پس از تحمل ضربات مهلک و مهیب از دست لشکریان ظفرمند اسلام، مجبور شدند که تن به آتش بس یکطرفه دهند.

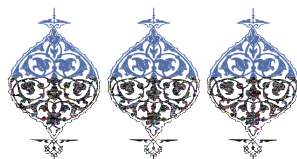
ضمن عرض تبریک و تسلیت به مناسبت شهادت سرداران، سربازان، پاسداران، دانشمندان و غیر نظامیان ملت ایران و آرزوی شفای عاجل به مجروحان این تجاوز، مجدداً این پیروزی را خدمت ملت بزرگ ایران و رهبر خردمند و مدبر جمهوری اسلامی ایران و نیروهای مسلح این کشور تبریک و تهنیت عرض نموده، صلح و ثبات دایمی را متمنی هستیم.

بنیاد فرهنگی شهید احمد شاه مسعود (رح)

دکتر بشیر احمد صمیم

رئیس دفتر نمایندگی بنیاد شهید احمد شاه مسعود – مشهد

۱۴۰۴/۰۳/۲۳





گفتگوی ویژه

گفتگوی ویژه با عبدالحفیظ منصور

حفیظ منصور و فرید عمری



جنگ تصویرها و روایت‌ها

(چگونه مقاومت ایران در برابر اسرائیل، توهم « قدرت بلامنازع » غرب را فرو ریخت)

در پی تجاوز اخیر رژیم صهیونیستی به خاک جمهوری اسلامی ایران، تحلیل‌ها و ارزیابی‌های گوناگونی در باره اهداف، پیامدها و تأثیرات این حمله ارائه شده است. این تهاجم نه تنها یک آزمون بزرگ برای توان دفاعی ایران بود، بلکه صحنه‌ای برای سنجش وحدت ملی، قدرت بازدارندگی نظامی و جایگاه بین‌المللی این کشور شد. بسیاری از ناظران بر این باورند که اشتباه محاسباتی اسرائیل و آمریکا در ارزیابی وضعیت داخلی ایران و توانمندی‌های دفاعی آن، منجر به واکنش قاطع و غافلگیرکننده ایران گردید.

در این مصاحبه، محترم عبدالحفیظ منصور، پژوهشگر و تحلیلگر مسائل سیاسی، به بررسی عوامل محرک این تجاوز، ماهیت جنگ، موضع گیری کشورهای منطقه و دست آورد های ایران پس از این رویارویی پرداخته است. وی تأکید می کند که این جنگ نه تنها ثبات و مشروعیت نظام جمهوری اسلامی را تقویت کرد، بلکه توهم « قدرت مبلانازع » آمریکا و اسرائیل در منطقه را درهم شکست. به باور منصور، مقاومت موفقیت آمیز ایران در این نبرد، بقای جمهوری اسلامی را برای دهه های آینده تضمین کرده و معادلات امنیتی خاورمیانه را دگرگون ساخته است.

فرید عمری : جناب منصور، نخست از شما تشکرمی کنم بابت حضورتان به این گفت و گو. اگر سوال را ازین جا شروع کنیم : چه عواملی باعث شد اسرائیل به ایران تجاوز کند؟ به نظر شما، آیا برداشت اسرائیل از ایران این بود که نارضایتی مردم بیشتر شده و تحلیل های نادرست مخالفین به اسرائیل رسیده بود؟ در نتیجه، براساس این تحلیل ها، ایران را ضعیف ارزیابی کرد. عامل اصلی این حمله چه بود؟

منصور: با تشکر از شما. به عقیده ی من، عوامل مختلفی به عنوان انگیزه های تجاوز اسرائیل به ایران مطرح بوده است:

نخست، حمایت بی قید و شرط آمریکا از اسرائیل. غرب هنوز باور دارد که آمریکا حرف اول و آخر را در جهان می زند و هیچ قدرتی توان مقابله با آن

را ندارد.

دوم، محاسبات و گزارش های نادرستی که از داخل ایران، برای اسرائیل و آمریکا تهیه شده بود. آن ها فکر می کردند ایران مانند دوران شاه سابق آمادگی های لازم را ندارد و با آغاز حمله، قیام های مردمی در سراسر ایران شکل خواهد گرفت؛ چون آن ها سطح نارضایتی مردم را بسیار بالا ارزیابی کرده بودند.

سوم، برای بسیاری از دوستان و دشمنان جمهوری اسلامی ایران، این پرسش هنوز بی پاسخ مانده بود که آیا ادعاهای ایران در باره دست آورد های موشکی واقعی است یا تبلیغاتی؟ بسیاری فکر می کردند پیشرفت های موشکی ایران در این مدت کوتاه (حدود 30 سال) غیرممکن است، چون کشورهای دیگر برای رسیدن به این سطح، دو قرن زمان صرف کرده اند.

علاوه براین، حملات اخیر اسرائیل به غزه، یمن، سوریه و حزب الله با مقاومت جدی مواجه نشده بود. اسرائیل تصور می کرد، توانایی های نظامی ایران در حد همان گروه هایی است که در منطقه با آن ها درگیر بوده و اگر ایران چیزی بیشتر داشته باشد، فقط یک سطح بالاتر از آن هاست.

از نظر بین المللی نیز اسرائیل و آمریکا فکر می کردند روسیه (به دلیل درگیری در اوکراین) و چین حاضر به حمایت نظامی از ایران نیستند. این عوامل دست به دست هم داد، تا اسرائیل را به این تجاوز تشویق کند.

حملات اخیر اسرائیل به غزه، یمن، سوریه و حزب الله با مقاومت جدی مواجه نشده بود. اسرائیل تصور می کرد، توانایی های نظامی ایران در حد همان گروه هایی است که در منطقه با آن ها درگیر بوده و اگر ایران چیزی بیشتر داشته باشد، فقط یک سطح بالاتر از آن هاست.

فرید عمری: اگر از لحاظ ماهیت جنگ مکث کنیم، آیا اسرائیل بیشتر به دنبال گسترش « اسرائیل بزرگ » است یا اهداف آمریکا را در منطقه اجرا می کند؟ دوروایت وجود دارد: برخی می گویند این جنگ آیدیولوژیک است و اسرائیل به دنبال توسعه سرزمینی است، اما برخی دیگر معتقدند این جنگ، جنگ آمریکا است. نظر شما چیست؟

منصور: هردو می تواند درست باشد، اما هدف اصلی اسرائیل، توسعه قومیت یهود و ایجاد یک دولت یهودی از نیل تا فرات است. ولی از آن جا که اسرائیل هنوز در جغرافیای محدودی قرار دارد، از قدرت آمریکا برای پیشبرد اهداف خود استفاده می کند. این رابطه دو طرفه به نفع هردو است:

- اسرائیل از حمایت آمریکا برای تثبیت موقعیت خود و سرکوب دشمنانش استفاده می کند.

- آمریکا نیز از اسرائیل به عنوان ابزاری برای ترساندن کشورهای عربی و فروش سلاح به آن ها سود می برد.

در این معامله، هردو طرف منافع خود را دنبال می کنند. اگر اسرائیل نبود، کشورهای عربی این

حجم از سلاح را از آمریکا نمی خریدند.

فرید عمری: موضع گیری ضعیف کشورهای اسلامی چه تأثیری بر این جنگ داشت؟ آیا این موضع گیری ها باعث تشدید حمله اسرائیل شد؟

منصور: موضع گیری های پراکنده کشورهای اسلامی در طول بیش از 70 سال گذشته هیچ گاه جدی گرفته نشده است. اما جنگ 12 روزه جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل همه معادلات را تغییر داد. پیش از این، حتی دولت های عربی فکرنمی کردند، ایران بتواند در برابر آمریکا و اسرائیل بایستد، اما حالا دیدند که نه تنها ایران ایستاد، بلکه اسرائیل را به عقب نشینی وادار کرد. این اتفاق ذهنیت کشورهای منطقه را عوض کرده و ممکن است مناسبات جدیدی شکل بگیرد.

فرید عمری : چرا پاکستان، که همواره به آمریکا وابسته بوده، این بار از ایران حمایت نظامی کرد؟

منصور: پاکستان تنها کشور اسلامی دارای سلاح اتمی است و می داند، اگر ایران در جنگ هسته ای شکست بخورد، نوبت به خودش خواهد رسید. بنا بر این، این حمایت یک اقدام پیشگیرانه برای دفاع از خودش بود.



جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل

هم چنین، پاکستان می داند اسرائیل حامی اصلی هند است و در جنگ قبلی با هند، تنها حامیان هند، اسرائیل و گروه طالبان بودند. این جا پاکستان برای بقای خودش از ایران حمایت کرد، نه صرفاً به خاطر انگیزه های اسلامی.

فرید عمری : معایب و مزایای این جنگ برای ایران چه بود؟

منصور : خوب، جنگ طبعاً خسارات و زیان هایی به بار می آورد، اما تجاوز اسرائیل دست آوردهایی به ایران به همراه داشت، از جمله از اهداف خود دفاع کرد، می داند که جنگ امروز جنگ تصرف قلمرو ها و سرزمین ها نیست؛ بلکه جنگ امروز جنگ اهداف، برنامه ها و روایت ها است، یعنی منطق چه کسی پیروز می شود. غرب می گفت، ایران نباید به سلاح های هسته ای و موشک های دور برد دست پیدا کند، ما ایران نپذیرفت، ضمن این که از برنامه ی هسته ای اش محافظت کرد، با موشک های دور بردش پاسخ به تجاوز اسرائیل هم داد و دیگر این که برخلاف برداشت های آمریکا و اسرائیل مبنی بر نارضایتی داخلی در ایران، قاطبه ملت ایران حتی اپوزیسیون هم در دفاع از نظام ایستاد شدند. در آمریکا بسیاری به این باور بودند که مردم از رهبری ولایت فقیه دل سرد است، فقط انتظار یک بهانه و جرقه را می کشند، تا نظام را سقوط دهد، انی جنگ تثبیت کرد که از رهبری ولایت فقیه ناراض نیستند و حمایت می کنند.

آیت الله خامنه ای هم مقتدرانه جنگ دوازده روزه را رهبری و مدیریت کرد. در جنگ ۱۲ روزه ایران تمام هنجارهای بین المللی را حفظ کرد.

نقاط غیرنظامی را هدف قرارنداد و از سلاح های کشتار جمعی استفاده نکرد و این مورد، قدرت نرم ایران را در سطح بین الملل بلند برد.

شکستن تابوی « قدرت بلامنازع آمریکا » در منطقه از دست آوردهای دیگر ایران در جنگ ۱۲ روزه محسوب می شود. این دست آوردها، دست آوردهای اندکی نیست، به باور من حداقل برای ۵۰ سال دیگر بقای جمهوری اسلامی را تضمین کرد. هم چنان این جنگ برای ایران فرصتی را مساعد کرد که جواسیس داخلی را نیز شناسائی و حذف نماید.

فرید عمری : چرا آمریکا و اسرائیل به آتش بس رضایت دادند؟ آیا فشار بین المللی باعث این تصمیم شد؟

منصور : در این مورد هرکس نظر خود را مطرح می کند، من به این باور هستم که نیورالیسم یا همان واقع گرایی جدید حاکم بر سیاست آمریکا و اسرائیل است. آن ها تا وقتی زورشان برسد پیشروی می کنند، اما وقتی با مقاومت قوی روبه رو شوند، عقب نشینی می کنند. نیورالیست ها به هیچ اصلی جز زور تمکین نمی کنند، شما دیدید که ۶۰ هزار انسان را در غزه کشتند و خم به ابرو نیاوردند.

ولی قدرت موشکی ایران و وحدت داخلی، آن ها را مجبور به پذیرش آتش بس کرد. آن ها فکر نمی کردند، ایران چنین توانی داشته باشد، اما حالا مجبور به بازنگری در محاسبات شان هستند.

پایان



دکتر شمس الحق آربانفر

مقاومت در افغانستان و ایران

جنگ و مقاومت دو پدیده به ظاهر همسان، با تفاوت کیفی ژرف و بنیادین است. جنگ افزار استکبار و فرعون و نمروдіان است و مقاومت، وسیله دفاع محرومان و ابراهیمیان. جنگ سامانه برده سازی و به استضعاف کشیدن ملت‌هاست و مقاومت کارنامه رهایی محرومان. فرهنگ اسلامی، کارنامه ی جنگ و جنگ افروزی را ویژه شیاطین؛ دعوت نیکو، صلح و تفاهم را خاص پیامبران دانسته است. از پیشینه روزگاران تا امروز، کسانی منادیان جنگ بوده اند که با سلطه بر قدرت و ثروت، دعوای فرمانروایی بر زمین داشته اند. فرعون، نمروود، شداد، اسکندر، هتلر، بوش که عراق و افغانستان و شرق میانه را به آتش کشید، ترامپ که از نخستین روزهای قدرتش، با لحن و بیان

خداگونه جهان را مخاطب ساخته است. اشغال، تصاحب، سرکوب، تسلیمی از واژه های همیشگی کاربردی اوست. همچنان است اسرائیل که با تکیه برسلطه یهودیان بر قدرت امریکا، کارنامه ی را امروز در جهان پیاده کرده است که درتمامیت تاریخ بشر تکرار ندارد.

در تقابل با این فرعونیت، برای ملت ها دو راه بیش وجود ندارند:

- ذلت، بردگی و تسلیمی مالی، جانی و روانی به ارباب زمان وزیست برده وار و ذلیلانه؛ اما به ظاهر رییس و شاه.
- انتخاب مقاومت، گزینش آزادی و حریت و ناگزیر تحمل رنج و حرمان و تحریم و خشونت و کشتار بی رحمانه و غیر انسانی.

نخستین عامل جنگ در کارکرد این جنگ افروزان، ساختار اقتصادی این کشور ها و نهاد هاست. کشور های صاحب تکنالوجی و صنعت، به مواد خام نیاز دارند. باید این مواد را از جهان سوم بدست آرند. در گذشته ها جهان سوم را به گونه مستقیم مستعمره خود می ساختند، امروز استعمار نوین با ارباب و ترفند های حمایت و دوستی، همان امال را بر آورده می سازد. کشورهای که به این بردگی غیر مریی تن ندهند، سرکوب می گردند.

-عامل دیگر، در ساختار سیاسی و اهداف این قدرت هاست که با ایجاد پیمان های سلطه جویانه، خواسته اند، سلطه جهانی زمین را بر خود مسلم دارند. در این راستا هر متمدنی را تنبیه می کنند.

- بهره کشی: امریکا و ناتو کشور های اند که سیستم ایشان بدون بهره کشی از کشور ها تداوم نمی یابد. باید انگل وار بر جان ملت بیفتند و از خون ایشان تغذیه نمایند. اگر این چاپیدن با حيله و ترفند میسر نگردید، تیر و کمان و چماق می کشند و می کشند.

آنچه استکبار جهانی، سلطه طلبان و تمامیت خواهان معاصر بر ملت ازاده فلسطین، افغانستان و ایران تحمیل کرده اند و می کنند.

انگونه که احمد مسعود در چگونگی آغاز مقاومت در افغانستان گفت: ما دو راه بیشتر نداشتیم یا تسلیمی ذلت بار و یا جنگ فاجعه بار. ملت آزاده افغانستان جنگ فاجعه بار را انتخاب کرد، نه تسلیمی و ذلت و مرگ در زندگی را.

زندگی آخر سر اید بندگی در کار نیست

بندگی گر شرط باشد زندگی در کار نیست

از حقارت گر ببارد بر سرت باران در

آسمان را گو برو بازندگی در کار نیست

عامل های جنگ و مقاومت

امروز امریکا، اسرائیل و ناتو، بزرگترین ویگانه عامل جنگ و خشونت در جهان اند. ملت های این کشور ها، خود نیز در ضدیت با سیاست سردمداران خویش، به صراحت این نکته را بیان می دارند. دولت های خویش و سازمان ناتو را عامل جنگ ها در جهان معاصر معرفی می کنند.

بنیاد جنگ محورانه : ساختار این کشورها به گونه ایست که بدون جنگ بقا نمی یابند. کارخانه های بزرگ اسلحه ، باید بازار داشته باشد . بازار زمانی ایجاد می شود که خصومت ، دشمنی و جنگ ایجاد گردد. بنابراین وظیفه صادقانه این کشورها جنگ افروزی و فروش سلاح و سلطه، از طریق حمایت از این و آن است.

-نخوت و خدا انگاری : امریکا با ادعا و تکرار بزرگترین قدرت جهان، بزرگترین ارتش جهان ، بیانات ارباب آور، تهدید ، اشغال و سرکوب می خواهد یگانگی خود را مسجل دارد.

قدرت نمایی های ترس انگیز : در راستای ترزیق زهر چشم ، گاه به گاه عملیات را های به بهانه های واهی آغاز می نمایند. عراق را بمباران می کنند و لشکر کشی می نمایند، لیبی و سوریه را بمبارد می کند ، افغانستان را اشغال نماید، ایران را بمبارد می نمایند و....

-امریکا که بر قاره های امریکا و افریقا و اروپا خود را مسلط می داند ، همه برنامه ها را به اسیا و در حاشیه روسیه و چین وایران متمرکز ساخته است، تا بر این جغرافیا راه گشاید و با بلعیدن هستی این کشورها ، بر عمر خویش بیفزاید.

امریکا با ادعا و تکرار بزرگترین قدرت جهان، بزرگترین ارتش جهان ، بیانات ارباب آور، تهدید ، اشغال و سرکوب می خواهد یگانگی خود را مسجل دارد.



حمایت همه جانبه از اسرائیل برای، کسب سلطه بر سرمایه جهان عرب. امروز همه ثروت دنیای اسلام و عرب را امریکا و اروپا با استفاده از امیران کذابی به تاراج می برد. آنها دلخوش به حکمروایی پوشالی و عیاشی اند.

شیوه های سلطه جویی بر جهان

- نصب افراد مزدور در کشور ها، از طریق کودتا ها

جایجایی نوکران خویش در رهبری کشور ها با انتخابات تقلبی و به لجن کشیدن همه ارزشهای مورد ادعای شان، انگونه که در افغانستان عمل شد.

- ایجاد سازمان ها و احزاب وابسته در کشور های مورد نظر حمایت از شورش ها و اغتشاش ها و سازماندهی گروه های نیابتی در جهان سوم بر علیه حاکمیت های ملی.

- مدیریت غیر مستقیم احزاب و تنظیم ها و نیروهای ملی و اسلامی در راستای منافع خویش. انگونه که امروز در افغانستان از تروریست ها در جهت منافع امریکا حمایت می شود و هیچ اعتراضی بر حضور ایشان نیست.

- تربیت و تجهیز گروه های مخرب در کشور های جهان سوم، جهت برهم زدن ثبات به نفع استعمار.

- به استخدام گرفتن نهاد ها و سازمان های جهانی، جهت ویرانگری در کشور های دنیای سوم. در افغانستان سازمان های بین المللی در اکمال تروریست ها علیه دولت مجاهدان نقش برجسته داشتند.

- ادعای استعمار و آبادانی و خدمت در جهان سوم، شیوه دیگریست در راستای کسب حضور و توطیه در جهان عقب مانده.

- تطبیق دموگراسی و جلوگیری از استبداد برنامه دیگریست که زیر این عنوان، کشور ها بلعیده و نیروهای ملی سرکوب می شوند.

- جلوگیری از اشاعه سلاح هستوی. به این بهانه ارچند کاملاً دروغین باشد بر کشور ها یورش می برند. عراق را به همین نام اشغال کردند و هیچ سلاحی هم نبود، ایران را به همین نام بمباران کردند و این پروسه برای همیشه ادامه دارد.

تشکل مقاومت یگانه راه رهایی ملتها

جنگ و مقاومت بین سلطه طلبان و ملتهای ازادخواه در جهان معاصر ادامه دارد. با وجود همه ترفند های استعماری، خشونت و سرکوب، اصل مقاومت برای نجات، دیگر نهادینه شده است. در برابر جهانخواران، برای ملت های دنیای سوم، فقط و فقط یک راه باقی مانده است : مقاومت و بازهم مقاومت.

- در فلسطین با همه بربریت جاری از سوی ناتو و امریکا و اسرائیل، همچنان مقاومت ادامه دارد. در کنار خشونت نهادینه شده از جانب غرب و امریکا و اسرائیل، امروز اصل مقاومت نیز نهادینه گردیده است. ملت ها باورمند گردیده اند، راه نجات از پهنای خون و شهادت و ایستادگی و مقاومت می گذرد. ملت آزاده فلسطین این اصل را به اثبات رساند. زود است که ملت های جهان حقانیت فلسطین و بربریت اسرائیل و دولت های منادی ازادی را صحنه بگذارند.

- در افغانستان مقاومت ملت در برابر اشغال، بیداد و مزدوری و فاشیزم ادامه دارد. امریکا طی بیست سال حضورش در افغانستان همه مایه های مقاومت را خشکاند و زمینه را برای حضور نیروهای برساخته خویش آماده ساخت.

- اما خواست خدا دیگر بود. با وجود همه آمادگی ها و انتقال رهبران به خارج از کشور، مقاومت از هندوکش زبانه کشید و در پنجشیر و اندراب و خوست قامت افراخت و اصل مقاومت تداوم یافت که همچنان ادامه دارد. دنیای مجازی سبب گردیده است که ملتها به آگاهی بیشتر دست یابند، دیگر فریب ترفند های اجنبی را نخورند. در افغانستان چنین است. تمامیت ملت از مقاومت حمایت دارد. تروریست ها و نیرو های وابسته به اجنبی هر روز منزوی تر می گردند. فقط با نواله استعمار است که زنده مانده اند و بس.

- مقاومت در ایران مایه و پایه برین و برتری دارد. ایران سالها در کنار مقاومت افغانستان و احمد شاه مسعود بود. با حمایت ایران بود که تروریست ها در افغانستان نتوانستند پیروز شوند. محور مقاومت آگاهانه در کشور های حوزه خلیج تشکل یافته است که با وجود تبانی اسرائیل و آمریکا در سرکوب مقاومت، همچنان زنده و پا برجاست. انسان ها را می توان کشت، ثروت ها را می توان تصاحب کرد، حاکمیت را می شود، سلب نمود، اما آگاهی و بیداری را نمی شود مهار کرد و زدود. آگاهی، میراث پیامبران است، قلبها را منور می کند و نجات ملتها را میسر.

جمهوری اسلامی ایران در راس این مقاومت ضد استکباری، مایه امید ملتها در جهان معاصر است.

جنگ امریکا و اسرائیل بر علیه ایران که خلاف همه موازین بین المللی و در راستای قلدر مابی ضد انسانی بود، با وجود ویرانی ها و تلفاتی که داشت، دستاورد های عظیمی را نصیب ایران اسلامی ساخت:

- موقعیت جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک

قدرت و بازیگر بزرگ منطقوی مسجل گردید.

- مشت امریکا و اسرائیل باز گردید که با همه توانایی شان، بیش از این کاری نمی توانند.

- توانایی نظامی و علمی ایران در برابر بزرگترین قدرت ها، مشخص گردید.

- حقانیت جمهوری اسلامی ایران و بربریت و قانون گریزی، مدعیان حقوق انسانی نمایان شد.

- ملت ایران در نتیجه این تجاوز، یک پارچه گردید و تمام رشته های تنیده اغوا و فریب دشمنان، پنبه شد.

- پایداری پرشکوه جمهوری اسلامی ایران، حتی مخالفانش را در بیرون از کشور، به تحسین و بیان افتخار فرا خواند.

- ذلت تباری و مزدوری کسانی را که بر طبل اسرائیل می کوبیدند، بیشتر هویدا کرد.

- گردونه جواسیس و برنامه ریزی های سالیان متمادی امریکا و اسرائیل در ایران، افشا شد.

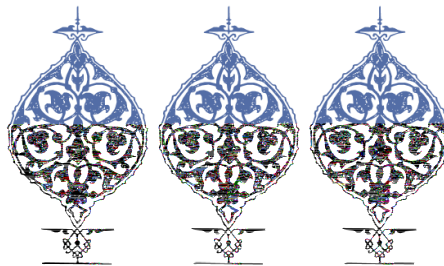
- جنگ و تجاوز امریکا و اسرائیل و دفاع پرصلابت ایران، نقاط قوت و ضعف جوانب را هویدا ساخت. با توجه به این نقاط می شود، مهار کامل دشمن را برنامه ریزی کرد.

- مدیریت موفقانه مقاومت در برابر تجاوز و جنگ جهانی امریکا، اسرائیل و ناتو، بزرگترین دستاوردیست که، نصیب جمهوری اسلامی ایران گردید.

مقام معظم رهبری ایران، عظمت رهبری را به نمایش گذاشت. زمانی که امریکا تهدیدات خود را آغاز کرد، گمان داشت به گونه برخی کشور های ...، در برابرش تضرع می کنند. ایستادگی پرهیمنه رهبر و مدیریت مقتدرانه مقاومت، شکوه رهبری را در جامعه ایران به اوج رساند. قلبها را از مهر و زبان ها را از تحسین مالا مال ساخت.

در مقاومت افغانستان ، انگاه که طالبان با تروریست های 40 کشور در حمایت امریکا واسراییل، افغانستان را اشغال کردند ، به گونه ترامپ که ایران را مخاطب ساخت ، ازمسعود خواستند تسلیم شود. مسعود ان تجاوز را با مقاومت بی بدیلش پاسخ گفت.

امروز افتخار بر ایران و افغانستان وبر ملت های آزاده ی ماست که آزادگی و مقاومت را نهادهینه کردند. و مسیر نجات ملت های دربند را ، روشن ساختند.





مخالفان تحریک طالبان هرچند دارای یک صف واحد نیستند، اما شامل دسته ها و گروه های مختلفی می شوند، که هریکی از آن ها به گونه ی در برابر تحریک طالبان ابراز مخالفت می دارند. در این میان دو دسته از مخالفان تحریک طالبان یکی، "جبهه ی مقاومت ملی افغانستان" و دیگری "جبهه ی آزادی افغانستان" دارای فعالیت های مسلحانه نیز می باشند که روزانه اخبار و گزارشات آن ها از سوی رسانه ها منتشر می گردد. جبهه ی مقاومت ملی افغانستان توسط احمد مسعود، فرزند احمد شاه مسعود

قهرمان ملی افغانستان مدیریت ورهبری می گردد و حلقه ی نزدیک او را کسانی تشکیل مید هد که در گذشته با پدرش همدست و همکار بودند. جبهه ی آزادی افغانستان توسط محمد یاسین ضیاء سابق رئیس ستاد ارتش افغانستان تاسیس گردیده و آن عده چهرهایی که در سال های جمهوریت با او آشنایی داشتند در این جبهه گرد آمده اند.

تحولات سه سال پسین در مورد افغانستان نشان می دهد که این کشور به صورت مطلق دارای یک آینده نیست، بلکه آینده های چهارگانه در انتظار این کشور نشسته است، که هر یک از آن ها، از امکان متفاوتی برخوردار می باشند. آینده هایی که بر افغانستان پیشبینی می شود، شامل چهار سناریو کلان شده می تواند، که عبارت اند از:

الف، دوام حاکمیت طالبان.

ب، فروپاشی حاکمیت طالبان با اقدام مسلحانه ج، روی کار آمدن دولت جدید، به اثر یک نشست جهانی

د، تجزیه افغانستان

دوام امارت اسلامی طالبان

هواداران این نظریه روی پنج علت حساب می برند و باور شان بدین است که تحریک طالبان با گذشت زمان، هم بر مشکلات داخلی شان فایق می آیند و هم مشروعیت بین المللی را کمایی خواهند کرد، زیرا:

1. تحریک طالبان بر سراسر جغرافیای افغانستان تسلط دارند.

2. گروه های مخالف طالبان، از اتحاد و انسجام لازم برخوردار نبوده و در دسته های متفرق بسر می برند. 3

3. کشورهای منطقه تا هنوز از جانب " امارت

اسلامی افغانستان " که توسط تحریک طالبان رهبری می شود، احساس تهدید جدی نکرده اند، از این رو برنامه ای به منظور مقابله با تحریک طالبان در افغانستان ندارند.

4. بدنه ی اصلی دولت پاکستان که قدرت آن کشور را در دست دارند، تا هنوز از گروه طالبان جانبداری می کنند.

5. ایالات متحده آمریکا با دادن 40 میلیون دالر هفته وار از امارت اسلامی طالبان پشتیبانی می نماید.

طرفداران این سناریو، هم چنان به وجود فساد گسترده در دوره جمهوریت اشاره می دارند که براساس آن هیچ کسی از اعاده ی آن نام نمی برد. اما آن چه که این سناریو را دچار تهدید نموده، مواردی است که شامل مسایل زیر می گردد:

1. تحریک طالبان قدرت سیاسی را در تبتانی با آمریکا بدست آورده اند و رضایت مردم افغانستان وجود ندارد.

2. تا هنوز هیچ یک از کشورهای جهان " امارت اسلامی طالبان " را برسمیت نشناخته است و با گذشت هر روز فاصله ی جامعه ی جهانی با طالبان بیشتر می گردد.

3. امارت اسلامی طالبان در فقدان مشروعیت بین المللی نمی تواند، به عقد قراردادهای بین المللی بپردازد ، زیرا جانب امارت اسلامی افغانستان نامشروع بوده و هیچ یک از کشورها حاضر نیست با آن ها قراردادی ببندد، دوام این کار فشار های سنگینی بر تحریک طالبان وارد می آورد.

4. سیاست زن ستیزانه ی تحریک طالبان، حساسیت گسترده ای در سراسر جهان علیه آن گروه به وجود آورده است و فشار قابل توجهی را با لای طالبان وارد کرده و می کند.



5. شیعه ستیزی تحریک طالبان، از یک سوی یک کتله ی چند میلیونی را در درون افغانستان حساس و آماده ی پیکار نموده و از جانب دیگر، جمهوری اسلامی ایران را در وضعیت ویژه ای قرار داده است. ایران که برای دفاع از حقوق شیعیان به لبنان، سوریه و یمن نیرو اعزام می دارد، نمی تواند برای همیشه نسبت به وضعیت تأسف بار شیعیان افغانستان ساکت بماند. هرچند ایران در حال حاضر به خاطر تحریم های اقتصادی بین المللی، ومشغولیت های فراوان در خاورمیانه، رفتار تحریک طالبان را تحمل می کند، و رسیدگی به آن را به فرصت مناسب موکول کرده است، بعید نیست که این فرصت دیر یا زود در اختیار ایران قرار گیرد، و روی حقوق شیعیان، با " امارت اسلامی افغانستان " برخورد مناسب اختیار نماید.

6. تحریک طالبان افغانستان را به خانه ای امن 21 گروه تروریستی تبدیل کرده اند. این گروه ها در مخاصمت مستقیم با کشورهای منطقه قرار دارند، هریک از این گروه ها، دارای نام ونشان مشخص وصاحب نیروی رزمی وپایگاه معین در افغانستان می باشند.

وجود گروه های تروریستی در افغانستان بیرون از سه حالت بوده نمی تواند:

- تحریک طالبان با آن گروه ها پیوند فکری وعقیدتی داشته در گذشته هم بر اساس این هماهنگی فکری با هم عمل می کردند.

- شاید، شماری از اعضای طالبان بدین باور باشند که با حمایت گروه های تروریستی، کشورهای منطقه را زیر فشار قرار داده وسرانجام آن ها را وادار به معامله نمایند.

- ممکن، هم زمان هردو نظریه ی یاد شده بوده باشد، یعنی همفکری ودرعین زمان برنامه ی سیاسی.

درهم تنیدگی روابط تحریک طالبان وگروه های تندرو مستقر در افغانستان به هردلیلی بوده باشد، کشورهای منطقه را حساس نموده، به گونه ی که مسئولین کشورهای مشترک المنافع به تکرار خطر این گروه ها را اعلان نموده اند. صدای اعتراض دولت پاکستان از ناحیه ی تحریک طالبان پاکستان، به سطح جهانی بلند است، گرچه تا هنوز ما شاهد کدام اقدام جدی دولت پاکستان به منظور مهار افراط گرایی نبوده ایم وحمايت آن کشور مانند گذشته از تحریک طالبان افغانستان ادامه دارد.

شعارها عبارت بودند از: جهاد در برابر " اشغال"، آزاد سازی کشور واستقرار نظام سچه اسلامی. این دو شعار، آن گروه را قادر ساخت تا از میان اقوام تاجیک، ازبیک، ترکمن، نورستانی و... نیرو جذب بدارند، ولی اکنون که نه از ناتو در افغانستان خبری است و نه از نظام جمهوری اثری، مردم افغانستان شاهد تمامیت خواهی پشتون ها بوده که در نتیجه اسباب نارضایتی منسوبین غیرپشتون طالبان را فراهم کرده است. گرچه تا هنوز کدام مخالفت جدی در برابر حاکمیت طالبان بروز نکرده است اما دوام سیاست برتری جویی قومی را هیچ کسی تضمین کرده نمی تواند وتاریخ افغانستان نشان داده که چنین اقدامات بصورت غیرمترقبه صورت می پذیرد، آن گونه که در برابر دولت دکتر نجیب الله (1371) شکل گرفت.

8. دو گروه فعال در مقابل تحریک طالبان هر چند ساجبه معینی که بتواند به عنوان مرکز ثابت نظامی سیاسی از ان جا بهره برداری کرد، در اختیار ندارند، اما وجود حملات چریکی بصورت مستدام خبر از ناکامی تحریک طالبان در امر تأمین امنیت سراسری می دهد، به ویژه که مناطق شمال و شمال شرق افغانستان مرکز نخستین درگیری های نظامی بود، اکنون دامنه ی این درگیری ها به غرب افغانستان مانند هرات، بادغیس وغور نیز کشیده شده است که می توان از آن استنباط کرد که ساحه ی جنگ ها رو به گسترش است. زمانی که موارد هشت گانه ردیف می شوند، آسیب پذیری امارت اسلامی افغانستان آشکار تر می گردد، و استدلال طرفداران دوام حاکمیت تحریک طالبان از نفس می افتد. و در نتیجه سناریوی دوام امارت اسلامی افغانستان از شانس زیادی برخوردار نمی باشد.

فروپاشی امارت اسلامی افغانستان با اقدام مسلحانه

طرفداران این سناریو نقش عوامل زیر را برجسته می دانند، ومعتقد اند که در فرجام " امارت اسلامی افغانستان " بصورت قهر آمیز سرنگون خواهد گردید. عوامل مؤثر از دید این طائفه عبارت اند از:

1. وجود چند دستگی در صفوف طالبان. تحریک طالبان از یک سو نظر به تعلقات قومی شان دسته بندی می گردند، طالبان پشتون و طالبان غیر پشتون. از سوی دیگر طالبان پشتون به دو قبیله ی کلان منشعب می گردند، پشتون های درانی تبار، و پشتون های غلزایی تبار. درانی ها به صورت عمده در ولایات جنوب غرب افغانستان مانند قندهار، هلمند، ارزگان وزابل زندگی می کنند. در حالی که جنوب کشور، ولایات مانند خوست، پکتیا، پکتیکا وغزنی محل بود وباش غلزایی ها می باشد. در حال حاضر هیبت الله به عنوان امیر المؤمنین که از قبیله ی نورزایی می باشد، طالبان درانی تبار را رهبری می دارد. وسراج الدین حقانی، که به قوم جدران تعلق می رساند، وبه خانواده ی مولوی جلال الدنی حقانی یکی از فرماندهان مشهور دوران جهاد پیوند دارد و در رأس طالبان غلزایی تبار قرار دارد. درانی ها در وزارت خانه دفاع وغلزایی ها در وزارت امور داخله از نفوذ بیشتر برخوردار می باشند. از سراج الدین حقانی به عنوان خلیفه صاحب یاد می شود که خود نوعی رقابت با هیبت الله را باز تاب می دهد. گزارش های متواتر حاکی از آن است که سر دسته های طالبان غیر پشتون که در ولایات شمال و شمال شرق افغانستان مستقر اند از وضعیت ناراض بوده وبسیاری از آن ها بخاطر همکاری شان از تحریک طالبان نادم وپشیمان می باشند.

این اشخاص در مراتب متفاوت با جبهه ی مقاومت ملی افغانستان در ارتباط می باشند. دسته بندی در درون تحریک طالبان وجود نداشت، اما حمایت گر خارجی وجود نداشت گفتگوی سراج الدین حقانی با مسئولین امریکا در امارات متحده عربی خبر از این حمایت می دهند. مامورین امریکایی در گفتگوهای قطر، روی ملا عبدالغنی برادر انگشت می نهاند از وی بحث یک شخص وطن دوست و مورد اعتماد یاد می کردند. زلمی خلیل زاد باری گفت؛ ملا برادر به اثر درخواست جانب امریکا از زندان کراچی رهایی یافت وشخص ملا برادر به این حقیقت آگاهی دارد. زمانی امریکایی ها، از جایزه ی که بر سرحقانی تعیین کرده بودند می گزیند از او بحث یک طرف پذیرایی می دارند وقرار گزارش ها به او وعده ی همکاری در صف بندی های درونی می دهند، این خبر درز میان تحریک طالبان را عریض تر می کند.

2. حمایت گسترده های امارت اسلامی افغانستان از گروه هالی افراطی ورزمنده ی کشورهای منطقه همسایه ها را روزی به ستوه خواهد آورد وسیاست منفعلانه ی آن ها را به سیاست فعال وجدی بدل خواه کرد، به ویژه دولت پاکستان که در حال حاضر سطح رسانه ای از تحریک طالبان

شاکی می باشند، در صورت دوام سیاست های خصمانه ی طالبان، آن روز دور نخواهد بود که برای دفاع از امنیت خود تحریک طالبان را زیر فشار قرار دهد. آنچه تا امروز از پاکستان در قبال سیاست های تحریک طالبان به مشاهده رسیده، اظهار نا رضایتی رسانه ای، راه اندازی حمله های محدود وکوتاه مدت در مناطق مرزی میان دوکشور، تماس با سران دسته ای مخالف تحریک طالبان ایجاد مراکز آموزشی برای مخالفان طالبان می باشد، تأخیر دولت پاکستان در امر پشتیبانی از مخالفان طالبان در افغانستان، این حقیقت را بازگو می دارد، که تا هنوز طرفداران تحریک طالبان در درون دولت پاکستان در رده های بلند تصمیم گیری قرار دارند وجلو هرگونه اقدام عملی را در برابر تحریک طالبان گرفته اند. 3. گروه های مخالف مسلح تحریک طالبان، در درون افغانستان نه تنها خود را در مدت سه سال پسین حفظ کرده اند، مناسبات شان را با مردم عامه تقویت نموده واز نظر ساحه ی جنگی، میدان خود را فراخ کرده اند که در نتیجه، مقاومت از حالت منطقوی بیرون شده وبه سراسر کشور گسترش یافته است. هم چنان گسترش ساحه ی جنگ، موجب شده تا در گیری ها از حالت تقابل قومی وزبانی خارج گردیده وحالت ملی وسراسری را بخود پیدا کند. در آغاز این نارضایتی به فارسی زبان های که در پنجشیر واطراف آن رازندگی می کردند، نسبت داده می شد اما حالا دامنه ی این مقاومت از نورستان به هرات وبادغیس کشیده شده است که شامل اقوام ومناطق مختلف می گردد. 4. دسته ای رزمی قبل از آن که در میدان رزم شکست بخورند ویا سلاح خود را بر زمین نهند، اراده ی شان تغییر می خورد. وقتی افراد

آنچه تا امروز از پاکستان در قبال سیاست های تحریک طالبان به مشاهده رسیده، اظهار نا رضایتی رسانه ای، راه اندازی حمله های محدود وکوتاه مدت در مناطق مرزی است

طالبان می بینند که سران شان با دولت امریکا روابط حسنه برقرار کرده اند، خاطرات سال های گذشته ی شان را به یاد می آورند، و از کرده ی خود پشیمان می گردند. سیاست های تبعیض آمیز اداره موسوم به امارت اسلامی افغانستان، منسوبین طالبان را نسبت به شعارهای اسلامی و عدالت خواهانه ی آن گروه بی باور می سازد. فقر، بیکاری، فساد و تهدید گسترده در هر اجتماعی نارضایتی شکل می دهد و زمینه ی مخالفت با گونه های مختلف را مساعد می سازد، چیزی که تحریک طالبان در سه سال اخیر، با قدرت تمام انجام دادند. لب کلام این که، به باور طرفداران این نظریه تحریک طالبان گروهی نیستند، که به نیازهای مردم مانند طرفداران این سناریو، معتقد اند که زمانی این سناریو تحقق می پذیرد که حلقه ی اتصال میان نا رضایتی های داخلی طالبان، و ضمانت های بیرونی ایجاد گردد و این شکل دهی این حلقه در گام نخست بوسیله ی پاکستان اجرایی به نظر می رسد زیرا موج خشم دولت مردان پاکستان رو به فزونی است از سوی هم تماس های مامورین پاکستانی با رده های نظامی و سیاسی عملیاتی شده است.

تشکیل دولت فراگیر با حمایت جامعه ی جهانی

سومین سناریو اختصاص دارد به تشکیل دولت فراگیر با پادرمیانی جامعه ی جهانی. آن عده کسانی که به موفقیت این سناریو دل بسته اند، روی موارد زیر استناد می جویند:

1. توافقنامه ی دوحه میان امریکا و تحریک طالبان حاوی دو نکته اساسی بود. نکته ی اول، خروج عساکر امریکایی از افغانستان و نکته ی دوم، تشکیل دولت فراگیر در این کشور. قوای امریکایی خاک افغانستان را ترک گفت، اما تحریک طالبان اجازه ندادند تا دولت فراگیر در افغانستان شکل بگیرد. این مسأله باعث بدنامی و آبروریزی امریکا در سطح جهانی گردید و در درون امریکا، حزب جمهوری خواه آن کشور بارها جوابا بدین را بخاطر خروج بی برنامه اش از افغانستان به باد ملامت گرفتند.

تحلیل گران سیاسی بشدت از چنین رویدادی انتقاد بعمل آورده، و تاکید کردند که خروج بی حساب و کتاب سربازان امریکایی از افغانستان، گروه های تندرو را در سطح جهانی جرأت بخشید. در مقابل جناح های طرفدار دموکراسی و حقوق بشر غربی را تضعیف و سرافکنده کرد، بنا بر این دولت امریکا، هرچند نه با جدیت تمام، اما با پیوستگی داعیه ی تشکیل دولت فراگیر را در افغانستان دنبال نموده است.

2. شورای امنیت ملل متحد در (2023) قطعنامه ی صادر کرد که در آن از تشکیل دولت فراگیر در افغانستان یاد شده و سازمان ملل را موظف کرده است تا این مسأله را دنبال بدارد. زمانی که قدرت های بزرگ جهانی در موردی متحد می شوند، شانس تحقق آن امر، بشدت بالا می رود و نمی توان به سادگی از کنار آن رد شد.

تحلیل گران سیاسی بشدت از چنین رویدادی انتقاد بعمل آورده، و تاکید کردند که خروج بی حساب و کتاب سربازان امریکایی از افغانستان، گروه های تندرو را در سطح جهانی جرأت بخشید.



دولت داری را درک کرده باشند، و راه حل را در تشکیل دولت فراگیر بدانند. دولتی با وساطت جامعه جهانی که در آینده از لحاظ سیاسی واقتصادی آن دولت را پشتیبانی نمایند.

6. جبهه ی مقاومت ملی افغانستان وجبهه ی آزادی افغانستان که در حال حاضر دارای نیروه های رزمی اند، جنگ را از روی ناگزیری در پیش گرفته اند، هرگاه اهداف اساسی آن ها از طریق مسالمت آمیز قابل دسترس شود انتخاب نخست شان صلح ومذاکره می باشد.

موارد یاد شده، گویای آن است که این سناریو از بستر وسیع جهانی، منطقوی وداخلی برخوردار می باشد. گرفتاری های روسیه در اوکراین، ایران در خاورمیانه، حکم می کند که این دو کشور نیز در حد توان از این سناریو حمایت بدارند مشروط براین که نباید حاصل آن دولتی وابسته به امریکا وغرب بوده باشد. عمده ترین نقدی که براین سناریو وارد می شود، دو تا است، نخست این که میان امریکا ومتحدانش از یک سو وکشورهای منطقه از سوی دیگر بر سرمعنا وچگونگی " دولت فراگیر" اختلاف نظر وجود دارد وبعید است که این ها بتوانند بر اصل این اختلاف فایق آیند. دوم این که، جنگجویان طالبان از پس معنای دولت داری ورسیدگی به نیاز مندی های

3. میان کشورهای مختلف جهانی ودولت های منطقه در امر تشکیل دولت فراگیر اجماع نسبی وجود دارد. نسبی بدین معنا که در چگونگی آن اختلاف نظر میان دول غربی وکشورهای منطقه دیده می شود اما در اصل وکلیت توافق همگانی دیده می شود.

4. شماری از سیاست مداران سرشناس افغانستان مانند حامد کرزی، دکتر عبدالله به چنین راه حلی امید بسته اند. شورای عالی مقاومت افغانستان که متشکل از شماری از چهره های اساسی مانند استاد سیاف، عطا محمد نور، دوستم وحاجی محمد محقق، می باشد، تاکید روی حل وآمدن تغییر از طریق مسالمت آمیز تاکید می ورزند. محمد حنیف اتمر که در گذشته رهبری حزب " حق وعدالت "بعهده داشت، از سرنگونی دولت جمهوری اقدام مسلحانه در برابر " امارت اسلامی افغانستان " را در مغایرت با منافع ملی افغانستان دانسته، وروی تغییر سیاسی با وساطت جامعه ی جهانی اصرار دارد.

5. با توجه به شناختی که نویسنده از سران تحریک طالبان دارد، واین شناخت در جریان گفتگوهای قطرمیان هیأت دولت افغانستان وهیأت تحریک طالبان حاصل شد، احتمال زیادی دارد که شماری از سران طالبان دشواری

مردم برنمی آیند، آن ها هرگز خود را خادم مردم نمی شمارند، برعکس مردم را مدیون خود می دانند لذا تا می توانند به حکومت داری دلخوه شان ادامه می دهند تا زمانی که با مقاومت مسلحانه و سرسخت مواجه گردند.

تجزیه افغانستان

آن عده کسانی که به تجزیه ی افغانستان دل بسته اند، روی سه نکته تمسک می جویند، و آن نکات عبارت اند از:

1. برتری جویی و تمامیت خواهی پشتون ها در افغانستان که به باور اقوام دیگر تیره روزی و بدبختی دوام دار این کشور را بار آورده است.

2. فقدان هویت مشترک ملی، از رهگذر ذهنی مانع اتحاد همبستگی در گذشته هم میان باشنده های افغانستان بوده با درگیری های دهه های پیش، رو به افزایش نهاده است. در بسیاری از کشورها، نبود احساس مشترک ملی موجب جدایی و تجزیه گردیده است. در حالی که در میان روشنفکران این کشور، این احساس تا حدودی تبارز یافته است.

3. باری " جوبایدن " در مقام معاون ریاست جمهوری امریکا شکوه آمیز گفت، افغانستان قابلیت انسجام و متحد شدن را ندارد و باید به چند پارچه تقسیم گردد. این سخن برای آن عده افرادی که غرب را مرکز تصمیم گیری های جهانی می پندارند، یک سوژه شده است و با کوبیدن بر طبل جدایی طلبی به گونه ی خود را روشنفکر و متمدن (!) نیز جلوه می دهند. در ادامه ی این بحث، در تازه ترین مورد، پس از فعال شدن تحریک طالبان پاکستان، یک روزنامه نگار پاکستانی روزنامه " مشرق بیدار " نوشت، افغانستان به مرکز نا امنی منطقه تبدیل کرده، راه

حل آن است که به چند حصه تقسیم گردد. این روزنامه نویس، قومیت را اساس قراردادده و تصریح داشت، که پشتون های افغانستان دارای 13 میلیون نفوس اند باید به 45 میلیون پشتون پاکستانی پیوندند. همین گونه پارسی زبان ها به ایران ملحق شده و آن هایی که به زبان های ترکی صحبت می کنند، انتخاب شان ازبکستان می باشد، تحلیل ابتدایی از چنین گزارشی تهدیدی در برابر تحریک طالبان افغانستان می باشد، که گویا مقاله نویس گفته است، که خیال تجزیه پاکستان را نداشته باشید، اگر قرار است، کشوری تجزیه گردد، آن افغانستان خواهد بود. اما همین تبصره برای هواداران تجزیه ی افغانستان، استناد دیگری بدست داده تا سناریوی تجزیه ی افغانستان، با موانع چندی رو به رو می باشد، که عبور از آن دشوار خواهد بود، زیرا:

1. کشورهای منطقه مخالف تجزیه ی افغانستان می باشند، زیرا فکر می کنند که تجزیه ی افغانستان، تجزیه طلبی را در درون نیز تقویت می دارد. پاکستان و ایران تا حدی شدید با این امر مخالف می باشند، تنها روسیه تمایلاتی در این راستا از خود نشان داده است. آن گاه که اتحاد شوروی مستقر بود، همزمان با خروج عساکر

کشورهای منطقه مخالف تجزیه ی افغانستان می باشند، زیرا فکر می کنند که تجزیه ی افغانستان، تجزیه طلبی را در درون نیز تقویت می دارد.

آن کشور، مسکو طرح تجزیه افغانستان را به دو قسمت شمال و جنوب با احمد شاه مسعود مطرح داشت که از جانب احمد شاه مسعود رد گردید. بار دوم رئیس ستاد ارتش روسیه (1380) در مذاکرات دوشنبه این مساله را با فهیم خان پیشکش داشت و در پاسخ فهیم آن جمله ی معروف و تاریخی خود را گفت: " برای من لاجورد بدخشان وریگ هلمند یکی است و هرگز نمی توانم میان این دو تفاوت ایجاد کنم."

2. میان اقوام افغانستان درهم تنیدگی فراوانی وجود دارد، اقوام مختلف سال ها در کنار هم زیسته اند، جدا کردن آن ها کار آسانی نیست. پیوند های اجتماعی در موارد زیادی در تقابل با دیدگاه روشنفکران تجزیه طلب قرار دارد.

3. طبقه روشنفکر و تحصیل کرده ی متعلق به اقوام غیر پشتون نیز در این مورد متفق نیستند، زیرا آن ها دارای مخرج مشترکی نمی باشند و همه واقف اند که جدایی از قوم پشتون، به تنهایی نمی تواند، امنیت و ثبات را قایم سازد، جنگ های دهه ی هفتاد را بخاطر می آورند، که چطور تاجیک، هزاره، ازبیک به جان هم افتادند تا توانستند از یکدیگر بگریزند و خمی هم به ابرو نیاوردند. از این رو جدایی از قوم پشتون، درگیری های دیگری را میان اقوام غیر پشتون باعث خواهد گردید بدین ترتیب تجزیه طلبی را بی معنا می سازد.

4. منتقدان بدین باوراند، اگر قرار باشد، افغانستان تجزیه گردد، این کشور به دو حصه تقسیم نمی شود، به چندین حصه میان همسایه ها تقسیم می گردد، که این خود معضلات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی عدیده ای را در پی دارد به این مشکلات سیاستمداران افغانستان ملتفت می باشند، از این رو به تجزیه کشور راضی نیستند.

5. در قرن بیستم تجزیه ی کشورها با توسل به وسایل قهریه شکل گرفته است، تا هنوز دیده نشده که با صدور اعلامیه های رسانه ی راه اندازی نشست های خبری، کشوری تجزیه شده باشد. در جریان فعال که دارا نیزوی نظامی می باشند، مانند جبهه ی مقاومت ملی افغانستان و جبهه ی آزادی افغانستان مخالف تجزیه می باشند. از این رو تمایلات شمار محدودی از روشنفکران بعید است، بتواند جامه ی عمل به تن کند.

بنابراین، هیچ یک از سناریوها را به صورت مطلق نمی توان رد کرد و نادیده گرفت، ولی با در نظر داشت محیط ملی و منطقی، امکان تجزیه ی افغانستان در وضعیت کنونی بعید به نظر می آید. نویسنده بدین باور است، که از میان سناریوهای چهارگانه سناریوی تشکیل حکومت فراگیر با وساطت جامعه جهانی در درجه ی بالاتری قرار دارد. فشارهای نظامی که بوسیله جبهه ی مقاومت ملی افغانستان روی تحریک طالبان وارد می آید، در مخالفت با این سناریو بوده نمی تواند، بلکه از یک سوی دیگر به مساعی جامعه ی جهانی یاری می رساند. و آن عده کسانی که بر اختلاف نظرمیان امریکا و قدرت های منطقه نگرانی دارند، با توافق روی یک افغانستان بی طرف و غیر جانبدار، مشکل برداشته خواهد شد. و این چیزی که هم اعتبار از دست رفته و درهم ریخته ی امریکا را اعاده می نماید، و هم کشور های منطقه با تشکیل دولتی بی طرف، احساس راحت خواهند کرد.

هیچ یک از سناریوها را به صورت مطلق نمی توان رد کرد و نادیده گرفت، ولی با در نظر داشت محیط ملی و منطقی، امکان تجزیه ی افغانستان در وضعیت کنونی بعید به نظر می آید.

اسلام، استبداد و مردم سالاری (۲)

شکیل ابوترابی

فصل دوم، تحول فلسفه‌ی حاکمیت

در گذشته تصور بر این بود که ایجاد یک جامعه‌ی فضیلت مند وابسته بر آن است که، چه کسی در رأس امور قرارداد، در اسلام نیز گفته شده است «الناس علی دین ملوکهم»، یعنی که مردم و جامعه از الگوهای حاکمیتی شان، پیروی می کنند. در نتیجه، باید تلاش نمود تا بهترین شخص را در رأس قدرت نشانده و سرنوشت مردم را به او سپرد. تحولی که در فلسفه‌ی سیاسی رخ داده است، این است که مهم نیست چه کسی در رأس قدرت قرار می گیرد، بلکه مهم آن است که «چگونه باید حکومت نماید؟».

این اصل ایجاب می کند تا مردم در عین حالی که در انتخاب حاکمیت تصمیم نخست را بگیرند، مسیر حکومت داری را نیز مشخص نمایند و از آن نظارت کنند. مسأله‌ی دوم این است که ساختار حاکمیت از شخص محوری عصر میانه‌ی اسلامی به نهاد محوری متحول گردیده است و برای توفیق یک نظام سیاسی، ایجاد یک ساختار و نهاد پاسخ گو اهمیت دارد تا یافتن یک شخص پارسا و پرهیزگار در رأس امور سیاسی. نتیجه‌ی چنین یک تحولی آن است که ضمانت های حقوقی و قابل اجرایی برای نظارت از حکومت وجود دارد و این ضمانت ها هیچ ربطی با مواصفاتی چون زهد حاکم، علم حاکم و سایر سوابق اخلاقی حاکم، ندارد. در چنین یک نظامی، مردم میان انتظار استعفای حاکم و قیام مسلحانه علیه او، دست و پا نمی زنند بلکه مسیر روشنی برای به زیر کشیدن مسالمت آمیز حاکمیت در دسترس شان می باشد.

1. چگونه باید حکومت کرد؟

- مهم ترین اصل افلاطونی در باب سیاست این است که «چه کسی باید حکومت کند» و این اصل مورد توجه سیاست نامه نویسان مسلمان نیز بوده است که مبتنی بر آن، مواصفات مهمی را برای شخص که قرار است به قدرت برسد، شرط گذاشته اند، تا از این طریق بهترین شخص را به قدرت بگمارند.

شاید در نخست این اصل مبتنی بر طبقه بندی خونی و ژنتیکی بود که بر اساس فلسفه‌ی افلاطونی، این اشراف بودند که لیاقت ذاتی حکومت کردن را داشتند و بدترین نوع حکومت، زمانی بود که کسی از میان عامه‌ی مردم بقدرت دست می یافت. اسلام با رد هرگونه

امتیاز ذاتی مبتنی بر قوم، جنسیت، جغرافیا و رنگ پوست، از این نوع طبقه بندی عبور نمود و با بنیاد گذاری این اصل که «ولایت روزه و زراخری» (سوره فاطر، آیه 18). هیچ بار برداری بار مسئولیت کسی دیگری را نمی بردارد، هر فرد را به صورت ذاتی دارای استحقاق رهبری معرفی نمود و امتیاز را به کفایت و عمل وابسته ساخت. در کنار این مسایل، اسلام تلاش نمود تا از طریق تأکید بر عدالت، شورا و شایستگی، بتواند از روی کار شدن یک حاکمیت ستمگر جلوگیری نماید.

- این تحول در اسلام یک گزار مبارک بود تا ساختاری برای مدیریت آن شکل می گرفت ولی حاکمیت سلسله های مستبد و مبتنی بر قوم و قبیله اجازه نداد این تحول تکمیل گردد. مبتنی بر آنچه

گفته شد، سیاست نامه نویسان مسلمان در گرو همان اصل افلاطونی (چه کسی باید حکومت کند)، باقی ماند وبا تأکید بریک تعداد مواصفات مهم و شخصی تلاش نمودند تا بهترین ها را به قدرت برسانند.

- مبتنی بر فلسفه‌ی سیاسی مدرن، به ویژه مردم سالاری، اصل یاد شده از ریشه عوض شد و بجای آن اصل دیگر و مهم تری بکار گرفته شد و آن این است که « چگونه باید حکومت کرد » نه این که « چه کسی باید حکومت نماید ». اصل « چگونه باید حکومت کرد »، از ریشه، فلسفه‌ی حاکمیت را متحول ساخت. فعلا مهم این نیست که چه کسی حکومت نماید، چون بقدر کافی تجربه نشان داده است که اگر شخص خوبی را نیز بقدرت کنترل نشده برسانیم، به استبداد تمایل پیدا می کند. الآن، ریشه‌ی اصلی مردم سالاری این است که حاکم و دستگاه حاکمه، چگونه باید حکومت نماید. این اصل موجب می شود که چهار ساختار دیگری در حوزه‌ی حکومت داری به میان آید:

یک، ساختاری که وظایف اصلی حکومت را مشخص نماید تا حکومت به وظیفه‌ی دیگران، حتی کار خدا و اخلاق مردم دست نزنند.

دو، ساختاری که هرآن، بر حکومت تأثیر ضمانت شده داشته باشد مانند پارلمان تا حکومت نتواند هرآنچه می خواهد را تبدیل به قانون نماید و مصیبت بار ترین که آن را به عنوان امر خدا به خورد مردم دهد. سه، ساختاری که بتواند حکومت را بدون خون ریزی به زیر بکشد، اگر مردم مشاهده نماید که حاکمیت از نوع حکومت داری که مردم می خواهند، انحراف ورزیده است.

چهار، و در نهایت، ساختاری که ضمانت نماید، مشروعیت حکومت داری بدست شخص حاکم نیست و حکومت نمی تواند برای خود یا توسط درباریان و طرفدارانش مشروعیت دینی خلق نماید.

2. ضمانت های دفاع از حقیقت و آزادی

از گذشته های دور این نگرانی وجود داشته است که دادن تمام قدرت به یک شخص ممکن است وی را به یک مستبد تمام عیار تبدیل نماید، به همین دلیل، از راه های مختلفی تلاش نموده اند که جلوی این خطر را بگیرند یا کم کنند. مسأله دوم این است که در گذشته تصور بر آن بوده که تمرکز قدرت به یک شخص فی نفسه استبداد نیست، بلکه استفاده‌ی بی رویه‌ی آن شخص از قدرت سیاسی است که به استبداد یا ستم می انجامد در حالی که چنین تصویری از ریشه عوض شده است. استبداد از همان آغاز سپردن مقدرات یک جامعه بدست یک شخص، شکل می گیرد و در حقیقت، نفس تمرکز قدرت به یک شخص، یک ساختار استبدادی می باشد و این گونه ساختارها، به صورت خودکار حقوق مردم را به صورت إعطائی در نظر می گیرد، به این معنی که مردم همان حقوقی را دارند که از جانب حاکم صلاح دیده می شود تا برای شان إعطا گردد.

- در ساختارهای استبدادی، ممکن است یک مستبد از قدرت بی پایان خود در جهت رفاه و خیر مردم استفاده نماید و در حقیقت، تمام حقوق بنیادین مردم را برای شان إعطا نماید، این وضعیت گرچه اصل موضوع استبداد را تغییر نمی دهد و حقوق مردم نیز به صورت إعطائی (نه ذاتی) باقی می ماند ولی ستمی بر مردم نیز صورت نمی گیرد. در چنین یک وضعیتی، ما در برابر مستبد عادل یا صالح قرار می گیریم. پرسش مستبد عادل از همین جا سرچشمه می گیرد و مستبد عادل یا صالح به این معنی است که حاکم در

غیاب نظر مردم به قدرت رسیده، قدرت نیز بدون محدودیت در اختیار وی می باشد و هیچ نظارتی از حکومت داری وی توسط مردم ممکن نمی باشد، اما شخص حاکم دارای ویژگی های اخلاق فردی مانند قیام اللیل، روزه داری نفلی و سخاوت پیشگی می باشد و گذشته از آن، قدرت خود را در راه رفاه مردم، تأمین حقوق مردم و اجرای عدالت بکار می گیرد.

مستبد صالح فقط سوال مشروعیت خود را برنمی تابد و خود را نامشروع نمی داند ولی دراجرائات دیگر خود بشدت نیکوکار می باشد مانند حکومت داری عمر بن عبدالعزیز که تا امروز نیز مسلمانان در آرزوی داشتن چنین یک سلطان یا پادشاهی می سوزند. مستبد صالح برای جوامعی که جز استبداد، تجربه ی دیگری را شاهد نبوده اند، یک نعمت است ولی اصل سیستم را عوض نمی کند و صالح بودن یک شخص منتهی به اصلاح سیستم نمی شود.

- مُدَل «مستبد صالح» باعث گردید که سیاست نامه نویسان مسلمان بجای تأکید و ساختارمند سازی مردمی سازی قدرت، تقسیم قدرت و سیستم نظارت مردم، به چیدن مواصفات برای شخص که قرار است به قدرت برسد، پرداخته اند و برزهد، علم، تعهد و سوابق حاکم تأکید نموده اند تا باشد، چنین شخصی به قدرت برسد و امکان ستم گری تقلیل یابد. داشتن و ضرورت داشتن این گونه مواصفات در عین حالی که مشکل استبداد را حل نمی کند، خود دچار چهار اشکال تیوریک نیز می باشد:

یک، هیچ دستگاه قابل قبولی وجود ندارد که از وجود یا عدم این گونه مواصفات اطمینان دهد جز راهکار سیاسی دولت داری مدرن که امروز در روند ثبت نام نامزدان انتخابات در کشورهای

مختلف وجود دارد.

دو، این مواصفات قبل از این که معیار های حقوقی باشد، ارزش های اخلاقی و شخصی اند و کسی نمی تواند مدعی شود که آن یکی تقوا ندارد و یا متعهد به تعهدات خویش نمی باشد.

سه، دیکتاتورها به سادگی می توانند چنین مواصفاتی را برای خویش جعل کنند و یا دستگاهی بوجود آورند که از وجود این گونه مواصفات آگاهی دهند.

چهار، اگر شخصی با چنین مواصفاتی به قدرت دست یافت، هیچ ضمانتی وجود ندارد که وی به استبداد رو نیارد چنانچه عبدالملک بن مروان را «حماسة المسجد» نام گذاشته بودند ولی در آغاز حکومت خود خطاب به قرآن گفت «هذا آخر عهدنا بک» این آخرین دیدار و دوستی میان ما و تو است. (السیوطی، 2011، ص 213). در نهایت دیده می شود که جز موقت بودن زمان حاکمیت، قابل نظارت بودن حکومت داری و قابل استرداد بودن حاکمیت توسط مردم، هیچ راه دیگری برای جلوگیری از استبداد وجود ندارد و تنها می توان یک نظام مردمی را در واقع اسلامی گفت.

3. استعفا و إسقاط

زیاد دیده شده است که وزیران یا حاکمانی در نظام های مدرن یا یک دلیل ساده (مانند یک حادثه ی ترافیکی) از وظایف شان استعفا نموده اند و چنین اتفاقاتی نشان از وجدان های بیداری دارد که خود را نشان می دهد. گرچه در نظام های مدرن علاوه بر استعفاها، روند قابل قبولی برای به زیر کشیدن مستبد نیز وجود دارد، ولی نفس استعفا، یک روند و ساختار تعریف شده نیست. مهم ترین پرسش در این مورد این است «چگونه می توان شرورترین و ظالم ترین حاکم را بدون خون ریزی إسقاط نمود». با وجود

که میان مسلمانان، انتقال مسالمت آمیز قدرت در تاریخ اولیه و میانی اسلام یک امر معمول نبوده است ولی در نظام های مدرن (اعم از نظام های اسلامی و غیر اسلامی) این روند یک اصل است.

- اصل براین است که استعفا یک روند معمول نمی باشد و إسقاط از طریق خون ریزی نیز قابل قبول نیست؛ در نتیجه، تنها راه معقول و منطقی جلوگیری از استبداد، وجود یک سیستم تعریف شده برای خلع قدرت شخص مستبد می باشد. در نظام های مردمی، علاوه براین که راه مسالمت آمیز به زیر کشیدن مستبد وجود دارد، سازوکار کنترل قدرت و جلوگیری از استبداد نیز از طریق موقت سازی اقتدار، نظارت نمایندگان مردم و محدود سازی دوره های اقتدار، پیش بینی شده است. مشکل اصلی این است که استناد به حکومت داری خلفای راشدین به صورت یک الگوی غیرقابل تعدیل، برای سازمان ها و گروه های افراطی اجازه داده است تا هرگونه محدود سازی مراتب قدرت و موقت سازی مدت اقتدار را به این دلیل که در عصر خلفای راشدین نبوده است، رد نمایند.

- انگیزه ی غیراسلامی انگاری اصل موقت بودن اقتدار و محدودیت قدرت، تنها خلوص نیت چنین گروه هایی به اسلام نیست بلکه در کنار آن، مادام العمر انگاری اقتدار خلیفه یا امیر و بی پایان بودن قدرت وی، راه را برای دوام قدرت و استبداد این گروه ها هموار می نماید و برای آنها این توجیه را بدست می دهد که هرگونه مخالفت را سرکوب خونین نمایند (حزب التحریر، 2000. ص 11). چنانچه مولوی انصاری فتوای سربریدن مخالفان حکومت طالبان در افغانستان را صادر نمود.

اگر سازوکار کنترل قدرت از طریق محدود سازی مراتب قدرت و موقت سازی مدت زمان اقتدار وجود نداشته باشد، معلوم است که مردم باید انتظار استعفای خود کار حاکم را بکشند یا لکه ی بغاوت را بجان بخرند و یا دعای مرگ حاکم را کنند تا وی بمیرد و چند روزی مردم نفس راحت بکشند مشروط براین که جانشین وی اندکی بهتر باشد. از آنچه گفته شد چنین بدست می آید که نبود سیستم نظارت و موقت بودن مدت قدرت، مساوی است با استبداد زیرهر عنوانی که باشد.

- آنچه در رابطه ی اسلام و نظام مردم سالار باید گفت این است که با توجه به اصول بنیادین مرتبط با موضوع سیاست در اسلام، تنها یک نظام سیاسی برخاسته از انتخاب مردم، می تواند اسلامی باشد. با وجود این که، تاریخ اسلام، شاهد نظام های استبدادی بیشتر از نظام های مردم سالار بوده است، سیاست نامه نویسان مسلمان از همان آغاز به حاکمیت های استبدادی و غیرمردمی به چشم تردید نگاه نموده اند و پذیرش تغلب هنوز هم میان مسلمانان مورد قبول نمی باشد. آنچه قرائت اسلامی از قدرت سیاسی را از مردم سالاری دور نموده است، عدم توسعه ی ساختارهایی می باشد که مردم سالاری را نهادینه می نماید. سیاست نامه نویسان قدیم، برای جلوگیری از استبداد بیشتر به محدود سازی مواصفات شخص حاکم پناه برده اند تا تأکید بر تحول فلسفه ی سیاسی از شخص محوری به نهاد محوری و تحول موضوع حکومت داری از « کی باید حکومت نماید » به « چگونه باید حکومت کرد ». با توجه به نقیصه ی فوق، بسیاری از جنبش های آزادی خواهی اسلامی در صورت بقدرت رسیدن، خود تبدیل به یک نظام استبدادی شده اند در حالی که هیچ تلاش مقدسی مانند جهاد و قهرمانی در راه آزادی دلیل نمی شود که مقدرات یک ملت را به صورت کامل و بدون رضایت مردم، به آنها سپرده شود. افراطیت رابطه تنگاتنگی با استبداد دارد و می تواند برای ریشه دار ساختن استبداد توجیه دینی بیافد. سازوکار مردم سالارانه برای کنترل قدرت، نظارت از حکومت

1. بی نتیجه بودن جنبش های آزادی

خواهانه‌ی اسلامی

- نخست باید دانست که مبارزه در راه آزادی از باورداشتن به یک نظام سیاسی مردمی (آزاد) متفاوت می باشد. به همین دلیل، بسیاری از سازمان ها و جریان های که در راه نجات مردم از استبداد و دیکتاتوری مبارزه نموده اند به مجرد دست یافتن به قدرت، خود تبدیل به یک نهاد استبدادی شده اند مانند آنچه در یمن (علی عبدالله صالح) و سودان (عمر البشیر) رخ داد.

- دوم این که باید به تأثیرگذاری دوسویه‌ی استبداد و افراطیت توجه داشته باشیم. بسیاری از روشنفکران متوجه آن است که استبداد سیاسی مردم را وادار به افراطیت می نماید و یا این تحلیل که افراطیت در حقیقت، واکنشی در برابر استبداد می باشد و استبداد را باید به عنوان عامل غیرمستقیم برای ایجاد و ترویج افراطیت شناخت (محمد شحرور، 2008. ص 45).

- این گونه نتیجه گیری در جای خود درست می نماید ولی ما را از اصل موضوع، که بنیاد نظری مشترک استبداد و افراطیت می باشد، دور می کند. اصل موضوع این است که استبداد سیاسی سکولار در برابر هرگونه آزادی خواهی (چه برخاسته از دین باشد و یا برخاسته از ارزش های قومی و جغرافیایی باشد)، واکنش نشان می دهد و آن را سرکوب می کند. در نظام های استبدادی سکولار دیده شده است که بیشترین مطالبه‌ی آزادی خواهی توسط جریان ها و سازمان های اسلامی صورت می گیرد و از آن طرف، حکومت های مستبد تا آن جا که توان دارند، بر استبداد و انحصار قدرت خویش می افزایند و دست به سرکوب خشن و خونین جریان های آزادی خواه می برند.

درچنین یک تعاملی، می توان گفت که استبداد سیاسی عاملی در جهت شکل گیری افراطیت دینی می باشد و افراطیت دینی در حقیقت واکنشی در برابر استبداد سیاسی خواهد بود.

- درکنار آن، موضوع محوری در این باب این است که استبداد سیاسی دینی خود از افراطیت تغذیه می نماید و خود، افراطیت را رواج می دهد تا این که استبداد خویش را توجیه دینی نماید. درچنین یک ساختاری اگر مخالفی وجود داشت، آن را بجای مخالف سیاسی، مخالف دین قلمداد می کند. مهم ترین موضوع مغفول مانده همین است؛ به این معنی که در این تعامل، افراطیت واکنشی در برابر استبداد دینی نمی باشد بلکه خود مادر استبداد و توجیه گر استبداد به صورت دینی آن شناخته می شود. سازمان های افراطی، زمانی استبداد را نکوهش می نمایند که خود در آن جا نداشته باشند و اگر خود به قدرت دست یافتند، نه تنها که به استبداد رو می آورند بلکه استبداد را شرعی سازی نموده و درجهت نهادینه سازی فرهنگ استبداد پذیری تلاش می نمایند. این جا است که دانسته می شود، چرا جنبش های آزادی خواهانه به نتیجه‌ی مطلوب نمی رسند (یعنی این که به آزادی مردم نمی انجامند)، به این دلیل که این جنبش ها بعد از گرفتن قدرت، خود به استبدادی از نوع دیگر آن تبدیل می شوند و دلیل آن این است که، اصل بودن حکومت مردمی را در نخست باید به باور و فرهنگ دینی تبدیل کرد و بعدا به صوب تشکیل یک حکومت اسلامی حرکت نمود ورنه، استبداد دینی مصیبتی به مراتب بزرگتر از استبداد سکولار می باشد. از آنچه گفته شد، بدست می آید که مقدم بر إسقاط نظام کنونی، راه عزل حاکمیت آینده را به صورت خود کار باید ساختارمند و نهادینه نمود.



2. قهرمان آزادی یا دیکتاتور بعدی

قهرمانانی بوده اند که با ایجاد سازمان های سیاسی - نظامی به نمایندگی از مردم در برابر اشغال واستبداد مبارزه مسلحانه نموده اند. بعد از جنگ سرد دیده می شود که بسیاری از قهرمانان آزادی، قهرمانان دولت داری نیستند به این معنی که خود تبدیل به دیکتاتور بعدی گردیده اند.

اکثر رهبران آزادی خواهی منطقه ی ما، اعم از اسلام گرایان و ملی گرایان، بعد از قبضه ی قدرت، خود شان به مستبدین بعدی چهره عوض نموده اند و این قضیه نشان می دهد که قهرمانی و آزادی خواهی دلیل کافی برای سپردن سرنوشت مردم برای قهرمانان نیست و می تواند به سادگی این قهرمانان را به دیکتاتورهای خشن تبدیل نماید. در نظام های سیاسی معاصر، چنین یک خطری پیش بینی شده و به همین ملحوظ، ساختار تقسیم افقی قدرت لازم دانسته شده است.

برای اندیشه سیاسی اسلام و به ویژه تیوری حکومت داری گروه های اسلامی، بسیار مهم است که تحول فلسفه ی اقتدار را از فردگرایی به نهاد محوری و از فضیلت شخصی به کار آمدی نهاد، درک نمایند و قرائت اسلامی شان را با این

گونه تحول، منطبق سازند. اگر چنین نشود، هیچ حد وسطی میان مردم سالاری واستبداد وجود ندارد و در نتیجه، با نگاه تردید آمیز به مردم سالاری، به صورت خودکار استبداد را ترویج خواهند داد. عدم اتفاق گروه های اسلامی حتی بر «شخص خلیفه» نشان از آن دارد که این گروه ها از اسلام به عنوان ابزار رسیدن به قدرت و دوام استبداد حاکمیت خود شان استفاده می نمایند تا راه رهایی از بند استبداد و نظام های مفسد غیردینی.

حزب التحریر در راه به قدرت نشاندن خلیفه ی خود تلاش می کند، داعش همه را قبول ندارد و خلیفه های خود را یکی پی دیگری اعلام نموده است، گروه طالبان دشمن هردو است چون امیرالمومنین بالفعل دارد و نمی خواهد جایگاه وی زیر سوال برود و القاعده هنوز به قدرت نرسیده تا دیده شود که خلیفه ی وی کی خواهد بود. این گونه گروه ها در عین حالی که مدعی مبارزه علیه سکولاریته می باشند، دشمن پدرکشته ی هم دیگر نیز هستند چون مشروعیت هریکی، در نفی مشروعیت آن دیگری وابسته است.

- قهرمانی برای آزادی مردم از ستم هرگونه نظام سیاسی واستعمار یک مزیت است.

قهرمانی برای آزادی مردم از ستم هرگونه نظام سیاسی واستعمار یک مزیت است.

ولی نباید، این برجستگی، اصل موضوع را - که نظام مردم سالارانه است - از یاد مردم ببرد و این قهرمانان برای مردم همان شعارهای را بدهند که گروه هایی چون گروه طالبان داده بودند؛ « حکومت ناب اسلامی ».

اصطلاح « حکومت ناب اسلامی » واصطلاحات شبیه آن، به ظاهر جذاب وزیبا می نماید ولی یک اصطلاح مبهم وبه لحاظ سیاسی نا مشخص است، چون معلوم نیست که حکومت ناب اسلامی از طریق مردم انتخاب می شود یا همین قهرمانان آن را تحمیل می نمایند وهم چنان حکومت ناب اسلامی قابل تغییر وإسقاط به صورت مسالمت آمیز وتضمین شده از طریق قانون می باشد یا خیر ومردم می توانند این گونه حکومت ها را نظارت ومجازات نمایند؟

اگر ویژگی های فوق را داشت، بدون شک یک حکومت اسلامی ومردمی می باشد واگر نداشت، بسیار خطرناک خواهد بود چون ممکن است بدترین هیولا زیرنام حکومت ناب اسلامی برمقدرات مردم حاکم گردد ومردم نیز دیگر توانی برای باز خواست آن نداشته باشند.

3. تنها راه موجود (إسقاط، عزل وبازخواست بدون خون ریزی)

- فواد زکریا می گوید : استبداد سکولار با افراطیت دینی می جنگد درحالی که مبتنی برگفته ی کواکبی، استبداد دینی مولد استبداد سیاسی می باشد واز این معرکه دانسته می شود

که مردم سالاری در واقع، جنگیدن با افراطیت نیست تا برآثر واکنش دربرابرآن، افراطیت بیشتر ترویج گردد چنانچه در نظام های دیکتاتوری سکولار دیده می شود، بلکه مردم سالاری زمینه های ریشه دوانی وشکل گیری افراطیت را نابود می کند و به معنی دیگر، مردم سالاری زمینه ای است که افراطیت در آن به نمو نمی رسد (فواد زکریا، 1987. ص 27).

به لحاظ نظری، اگر به سلسله عوامل استبداد دینی پرداخته شود، دیده می شود که نخستین زمینه، به صورت نظری برای افراطیت، تقدیس نوع قرائت دینی از قدرت می باشد که به صورت تیوریک، مخالف خود را بیرون از دین می پندارد. اگر به مجادلات مذهبی میان مسلمانان دیده شود به وضوح این قضیه را می بینیم که تلقی یک قرائت خاص، به عنوان معادل دین، منجر به غیریت پنداری سایرین می گردد وگروه های افراطی نیز با استفاده از همین ترفند به تکفیر وتفسیق مخالفان شان می پردازند.

- نکته ی دوم این است که، از اساس باید اعتراف گردد « تأمین عدالت اجتماعی»، « حاکمیت شورا » و « به ظهوررساندن مسئولیت فردی » که همه از اصول وبنیاد های سیاسی در اسلام شناخته می شود، جز در سایه ی حاکمیت های مردم سالار امکان حضور ندارد. بنا برآن، مقدم از اعمال چنین یک نظامی، به صورت تیوریک لازم است مسلمانان باور نمایند که « تمرکز قدرت

بی پایان « بدست یک شخص دارای هرگونه مواصفات مثبتی اگر باشد، منجر به استبداد می گردد و استبداد ضد ارزش های بنیادین اسلام می باشد. نظامی که در آن ساختار تعریف شده‌ی عزل حاکم بدون خون ریزی وجود نداشته باشد، یک ساختار طاغوتی بوده و غیر اسلامی می باشد. حاکمیتی که در آن آغاز و پایان دوره‌ی ریاست یا خلافت توسط قانون دارای ضمانت اجرا، مشخص نگردیده باشد، منتج به دیکتاتوری می گردد و دیکتاتوری کاملاً در تضاد با ارزش های بنیادین اسلام است.

تا زمانی، ارزش ها و راهکارهای یادشده، زیرعنوان دست آوردهای غیراسلامی، مردود دانسته شود، به صورت خود کار، روش های استبدادی مورد تأیید قرار می گیرد و تفکر استبدادی در سایه‌ی افراطیت نمومی کند. ترویج راهکارهای یاد شده می تواند، ما را به روی کار نمودن یک ساختار اسلامی مردم سالار هدایت نماید و اگر چنین نشود، چنانچه مکرراً دیده شده است که درون مردم سالاری های قهری و وارداتی، این افراطیت است که ریشه می دواند و در حقیقت، تفکر استبدادی در شکم مردم سالاری نمومی کند.

درنهایت باید گفت، که اساسی ترین اصل حکومت داری در اسلام با توجه به بنیاد های مهم پیش گفته در قرآن کریم و فلسفه‌ی سیاسی مدرن، این است که قدرت و نمایندگی سیاسی توسط مردم به شخص یا نهادی با رضایت خاطر سپرده شود و هم چنان مردم چگونگی حکومت داری وی را تعیین و از کارکرد آن بتوانند نظارت نمایند که در صورت مشاهده‌ی هرگونه انحراف، هم چنان بتوانند وی را خلع کنند.

پایان

- درمبحث اسلام، استبداد و مردم سالاری باید گفت که قرائت اسلامی از قدرت سیاسی دو مرحله دارد: مرحله‌ی نخست، قرائت سنتی از قدرت سیاسی است که با وجود تردید در مورد پذیرش استبداد (تغلب) به عنوان یک حکومت مشروع، برای جلوگیری از آن به روش های ساده- ای تأکید نموده است که در طول تاریخ نتوانسته در جلوگیری از استبداد موفق باشد. این روش ها عبارت اند از:

1. تأکید بر مواصفات شخص حاکم جهت این که احتمال گرایش شخص واجد این گونه مواصفات به استبداد اندک می باشد.

2. تأکید بر بیعت مردم که در ذات خود پیشرفت مهم و برجسته‌ای در جهت مردم سالاری حکومت شناخته می شد.

3. تأکید بر نصیحت حکومت و اعتراض بر حکومت در قالب امر به معروف و نهی از منکر و توصیه‌ی حاکم ولی به دلیل فقدان یک سازوکار حقوقی، تأثیر این دو روش اخیر ناملموس بوده است.

- در عصر حاضر، فلسفه‌ی حاکمیت از مثل افلاطونی «کی حکومت نماید» به «چگونه باید حکومت کرد» تغییر یافته است و معیار حکومت های موفق و مشروع، نظارت مؤثر مردم بر «چگونگی حکومت داری» می باشد و قرائت معاصر اسلامی از قدرت سیاسی نیز به همین سمت در حال گرایش است.

ضمانت های دفاع از حقیقت و آزادی مردم، عبارت اند از ساختارهایی که قدرت را به صورت مطلق به یک شخص متمرکز ننماید و هم چنان

مردم بتوانند از نوع حکومت داری نظارت نمایند و در صورت نیاز، حاکمیت را به صورت مسالمت آمیز به زیر بکشند. در قرائت سنتی اسلامی از قدرت سیاسی، مردم منتظر استعفای حاکمان می باشند و یا علیه آنها مجبور به بغاوت می گردند که هردو صورت دست نیافتنی می نماید ولی در نظریه حکومت داری مدرن، هردو مورد یاد شده روند قانونی نیست بلکه روند قانونی آن است که مردم بتوانند بدون بغاوت، حکومت ها را بازخواست کنند. قهرمانی یک شخص در راه حصول آزادی و یا پارسایی یک شخص، دلیل کافی بر آن نیست که مقدرات یک ملت به وی سپرده شود به دلیل این که هرآن، ممکن است قهرمانان به هیولاهای غیر قابل کنترل تبدیل شوند و تجربه نیز همین را نشان داده است.

منابع

- القرآن الکریم

1. آل محمود، احمد، البيعة في الاسلام. دمشق: دارالرازي، 2008.
2. أعراب، ابراهيم، الاسلام والحداثة. دارالبيضاء : افريقيا الشرق، 2000.
3. الدميحي، عبدالله، الامامة العظمى. رياض: دارطبية، 2016.
4. الدهلوي، شاه ولي الله، الحجة الله البالغة. بيروت: الرسالة، 2012.
5. السيوطي، عبدالرحمن بن ابي بكر، تاريخ الخلفاء. رياض: دارابن حزم، 2013.
6. السامرائي، نعمان عبدالرزاق، النظام السياسي في الاسلام. رياض: مكتبة ملك فهد، 2000.
7. ترابي، حسن، تجديد الفكر الاسلامي. المغرب: دارالقرافي، 1993.
8. حقاني، عبدالحكيم، الإمامة الإسلامية ونظامها. بی جا: دارالعلوم الشرعية، 2022.
9. دبابي، سهام، اسلام الساسة. بيروت: دارالطليعة، 2008.
10. شحرور، محمد، تجفيف منابع الارهاب. دمشق: دارالساقی، 2008.
11. شوقي الفنجري، كيف نحكم بالاسلام في دولة عصرية. قاهره: المكتبة الاسكندرية، 1990.
12. على المؤمن، الاسلام والتجديد. بيروت: دارالروضة، 2000.
13. فواد زكرياف الصحوة الاسلاميه في ميزان العقل. قاهره: دارالفكر المعاصر، 1987.
14. وايل ابن حلاق، السلطة المذهبية. بن غازي: دارالمدارس الاسلاميه،



چهره‌ها

سال‌های آغازین زندگی:

احمدشاه مسعود فرزند دگروال دوست محمد خان - از افسران اردوی شاهی افغانستان - و نوه یحیی خان - از بزرگان پنجشیر، کارمند دوره امانی و از مبارزان نبرد استقلال 1919 م - روز چهارشنبه 11 سنبله 1332 هجری خورشیدی¹ در روستای جنگلک منطقه بازارک پنجشیر تولد یافت. دگروال (سرهنک) دوست محمد خان، به مناسبت ماموریت‌های رسمی دولتی، دوران وظیفه‌داری‌اش را در ولایات مختلف مثل، کابل، هرات، غزنی، بدخشان، سمنگان و سایر نقاط کشور سپری می‌کرد؛ از همین رو، اکثر فرزندان موصوف در ولایات دیگر تولد یافته‌اند، اما تقدیر بر این رفته است تا احمدشاه مسعود؛ این کودکی که در آینده قهرمانی‌ها و نام‌نامی او با پنجشیر گره می‌خورد، در «پنجشیر» تولد شود و در هوای گوارای آن رشد کند و حتی سه سال مرحله ابتدایی آموزش را نیز در پنجشیر سپری کند، سپس بنا بر توظیف دگروال دوست محمد خان به شهر فرهنگی هرات، احمدشاه - که شاید در سنین ده یازده سالگی قرار داشته باشد



بخش اول: اسطوره‌ی استوار

احمدشاه مسعود قهرمان ملی میهن

فضل الرحمن فاضل

- همراه با پدر رهسپار هرات می‌گردد و شامل صنف چهارم مکتب «موفق» هرات می‌شود، بعد از پایان یافتن دوره ابتدایی، پدر رهسپار کابل می‌گردد و احمدشاه مسعود نیز شامل لیسه استقلال می‌شود. دگروال دوست محمد خان که به آموزش و پرورش فرزندان - اعم از پسر و دختر- توجه خاص دارد، در پهلوی دروس مکتب، برای آموزش قرآن کریم و متون ابتدایی دینی، یک تن از دانشمندان دانش‌آموخته «ازهر» را که در وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان، در مدیریت «تنویر افکار» آن وزارت ابفای وظیفه می‌کند؛ به نام مولانا محمد گلاب بشار به حیث معلم خانگی علوم دینی فرزندان استخدام می‌کند و احمد شاه نوجوان با بردارانش از این آموزگار دنیا دیده و در عین حال ادیب و نویسنده و مترجم، مسائل و ضروریات اولیه دینی را می‌آموزند.

احمدشاه مسعود خودش گفته است که در دروس مکتب، شاگرد بسیار لایق نبود، به ویژه در ریاضیات نمره خوبی نمی‌گرفت تا این‌که با کوشش و پشتکار بر این کاستی غالب آمد و در دوره لیسه علاقه‌اش به مضامین ریاضی و ساینس بیشتر شده و حتی برای آموزش دیگران کورس ریاضی دایر کرد و در امتحان کانکور^۱ سال ۱۳۵۱ توانست با گرفتن نمره عالی وارد فاکولته پل تخنیک کابل گردد. این فاکولته، یکی از مراکز مشهور آموزشی در آن دوران بود و فضای سبز، اتاق‌های درسی پخته و منظم، خوابگاه مجهز با تخت خواب، الماری و حمام بهداشتی، سینما، مسجد و حتی سالون طعام خوری آن، جوانان و نوجوانان را به خود جلب می‌کرد. این موسسه که

توسط اتحاد شوروی اعمار شده بود و شوروی می‌خواست تا نمونه پیشرفت کشورش را در رقابت با امریکا که دانشگاه کابل و خوابگاه مرکزی آن را اعمار نموده بود، به کشورهای منطقه نمایش دهد. بناءً اتحاد شوروی در زیبایی ظاهری این نهاد آموزشی و تهیه متون سودمند درسی و گزینش و اعزام استادان لایق و ایجاد فضای جوان‌پسند، تلاش می‌کرد تا جوانان را بیشتر به کشور شوراها جلب کند.

احمدشاه مسعود در سال ۱۳۵۲ که سال جوش و خروش جوانان و آخرین سال دهه دموکراسی و ظهور مظاهرات خیابانی و صف‌بندی‌های علنی و آشکار اندیشه‌های متفاوت و در تقابل باهم بود؛ وارد فاکولته پل تخنیک شد.

آشنایی با نهضت اسلامی و عضویت جمعیت اسلامی افغانستان:

هر تازه‌واردی که وارد موسسات تحصیلات عالی و حتی مکاتب لیلله در آن سال‌های می‌گردید، جوانانی که نسبت به ایشان پیش‌کسوت‌تر بودند، در تلاش جذب و جلب ایشان به صفوف خود می‌شدند و خوبی‌های صف و جریان خود را با نشان دادن آینده خوب آن، به نمایش می‌گذاشتند. احمد شاه مسعود که در لیسه استقلال با این جریان‌ها کم‌کم آشنا بود، تربیت خانوادگی و تعهد به انجام فرایض دینی چون نماز جماعت در مسجد حاجی میراحمد و

^۱ (این تاریخ مطابق است با ۲ سپتمبر ۱۹۵۳ م و ۲۳ ذوالحجّة الحرام ۱۳۷۲ هجری قمری.

پای بندی به گرفتن روزه ماه مبارک رمضان، او را بالقوه خوشبین آنچه در آن زمان «جوانان مسلمان» خوانده می شد گردانده بود، اما شاید به خاطر توصیه پدر یا توجه جدی به درس و مکتب با هیچ یک از جریان های سیاسی تا آن زمان تعهد نکرده بود، ولی در فاکولتهء پل تخنیک با جوان خلیق، برومند، بی ریا و اخلاصمند نهضت اسلامی افغانستان که در آن روزها جدیداً به حیث نخستین منشی جمعیت اسلامی افغانستان بعد از نام گذاری جمعیت اسلامی افغانستان در حمل 1352 ش، تعیین شده بود، روبه رو شد. اخلاق و روش مبارزاتی و سیمای مذهب و وقور او، احمد شاه نوجوان را به نهضت اسلامی جذب کرد و او عضو این کاروان گردید.

بعد از کودتای 26 سرطان 1352، جمعیت اسلامی افغانستان مثل سایر جریان های سیاسی، به عضوگیری و کار در میان اردو/ ارتش، توجه نشان داد و انجنیر حبیب الرحمن مسئول این ارتباطات با اردو تعیین شد که شماری او را در این مورد همکاری می کردند که احمد شاه مسعود یکی از آنان بود و گلبالدین حکمتیار که در تابستان 1351 ش به اتهام قتل سیدال سخندان از رهبران «شعلهء جاوید» زندانی

شده بود، بعد از روی کار آمدن داوود خان و اعلان «جمهوریت» از زندان دهمزنگ رهایی یافت، و او هم عضو فعال جلب و جذب نظامیان و افسران به جمعیت اسلامی، به حیث همکار انجنیر حبیب الرحمن گماریده شد. احمد شاه مسعود به خاطر این که از یک خانوادهء نظامی برخاسته بود، پدر و برادرش عملاً افسران عالی رتبه اردو بودند و برخی خویشان وندانش از جمله شوهر خواهرش جگرن غلام غوث خان افسر نیروی هوایی بود؛ از همین رو، کار با اردو برای او نسبت به دیگران سهلتر بود. به هر ترتیب گفته می شود که نهضت اسلامی آرزو داشت با استفاده از تجربهء کودتای داوود، ایشان نیز در میان اردو کار کنند و شاید تلاش های شان با کمک افسران ارتباطی شان در اردو باعث سرنگونی رژیم گردد که عملاً افسران خلقی و پرچمی در آن نفوذ داشتند. انجنیر حبیب الرحمن به زودی به اتهام کودتا ضد رژیم در برج قوس 1352 ش بازداشت شد و حلقهء نزدیک او، مجبور به زندگی مخفی رو آورد که احمد شاه مسعود نیز در همین جمله بود. او مدتی را در همان دوران در پنجشیر در منزل پدری در اختفا به سر برد و با دستگیری رهبران جمعیت مثل استاد غلام محمد نیازی و استاد سیاف و مهاجرت استاد برهان الدین ربانی در جوزای 1353 و شهادت انجنیر

۲) احمد شاه مسعود در دوران مکتب و نوجوانی به آموزش در رشتهء نظامی علاقمند بود و می خواست راه پدرش را که افسر عالی رتبهء نظامی رژیم بود ادامه دهد، اما مشورت پدر و دوستان پدرش این بود تا او رشته طب یا انجینیری را انتخاب کند که وطن به آن نیاز بیشتر دارد و حتی یک تن از صاحب منصبان مومن و خلیق اردوی شاهی افغانستان به نام جنرال مودودی که دوست صمیمی پدرش بود، در مورد اهمیت رشته های انجینیری و طب با وی سخن گفت و او را توصیه کرد این راه را برگزیند.

حبیب الرحمن، در برج اسد 1353 ش، احمد شاه مسعود نیز تصمیم به هجرت گرفت و همراه با یک تن از دوستان نزدیکی انجنیر جان محمد عضو ارشد جمعیت اسلامی افغانستان، رهسپار پشاور شد. در پشاور طرح قیام بر ضد رژیم داوود خان ریخته شد که جوانان به شمول احمد شاه مسعود از آن طرح، در آغاز استقبال کردند. دسته‌ای به سرکردگی مولوی حبیب الرحمن رهبری قیام در لغمان را بر عهده گرفت، دسته دیگر به رهبری داکتر محمد عمر قیام در بدخشان را سازماندهی کرد، حکمتیار پکتیا را ساحه قیام مسلحانه خویش قرار داد و دسته‌ای از جوانان که شمارشان به کمتر از چهل نفر می‌رسید¹، تحت فرماندهی احمد شاه مسعود 22 ساله، به تاریخ 29 سرطان 1354 ش، در پنجشیر قیام مسلحانه را به راه انداختند، این قیام‌ها هیچکدام نتیجه مطلوب را در پی نداشت؛ حتی آن وعده‌ای که گویا دگر جنرال عبدالکریم مستغنی لوی درستیز یا رئیس ستاد ارتش داود خان در این قیام شریک است و در کابل قیام مسلحانه می‌کند؛ دروغ ثابت گردید و احمد شاه مسعود اگرچه در وهله نخست، مرکز ولسوالی و دو علاقاری را برای چند ساعت محدود تحت کنترل خود آورده بود، اما با رسیدن قوای تازه دم از کابل و عدم همکاری مردم و حتی طرفداری مردم از رژیم، قیام‌کنندگان شکست خوردند و شماری شهید و شماری اسیر شدند و احمد شاه مسعود مجبور به اختفا شد و مدتی بعد خود را به پشاور رساند و بعد از این شکست،

بگو مگوهای او با حکمتیار که طراح این قیام بود، شدت گرفت و این برنامه ناسنجیده را که باعث شهادت و اسارات دوستان مسعود و اعضای نهضت شده بود، به باد انتقاد گرفت. حکمتیار که در آن ایام با نصیرالله بابر (1928-2011م) گورنر جنرال صوبه سرحد ارتباط نزدیک داشت و هوای رهبری را در سر؛ می‌خواست رهبری جمعیت را در غیاب استاد برهان الدین ربانی که به عربستان سعودی رفته بود، به دست گیرد، اما احمد شاه مسعود و شمار اندک از دوستان او، این اندیشه حکمتیار را نپذیرفتند و حکمتیار در تلاش انشعاب از جمعیت برآمد و یک سال بعد، عملاً جریانی را به نام حزب اسلامی افغانستان تاسیس کرد و در پی نابودی و حد اقل زندانی ساختن افراد جمعیت برآمد که اسارات و شهادت انجنیر جان محمد نخستین گام در این برنامه ننگین و جرم سنگین به حساب می‌آید. حکمتیار تلاش کرد تا احمد شاه مسعود را با همکاری استخبارات پاکستان دستگیر کند و به سرنوشت انجنیر جان محمد برساند، اما مسعود که از برنامه‌های او اطلاع یافته بود خود را نجات داده و مدتی را نزد غازی خان یکت‌تن از هواداران جمعیت اسلامی افغانستان به کمر رفت و زندگی مخفیانه خود را از بیم دو رژیم؛ رژیم بوتو و داود خان در پناه و حمایت غازی خان سپری کرد. احمد شاه مسعود با کودتای جنرال ضیاء الحق که نفوذ حزب مردم پاکستان¹ به رهبری بوتو ضعیف شده بود، بار دیگر به پشاور آمد.

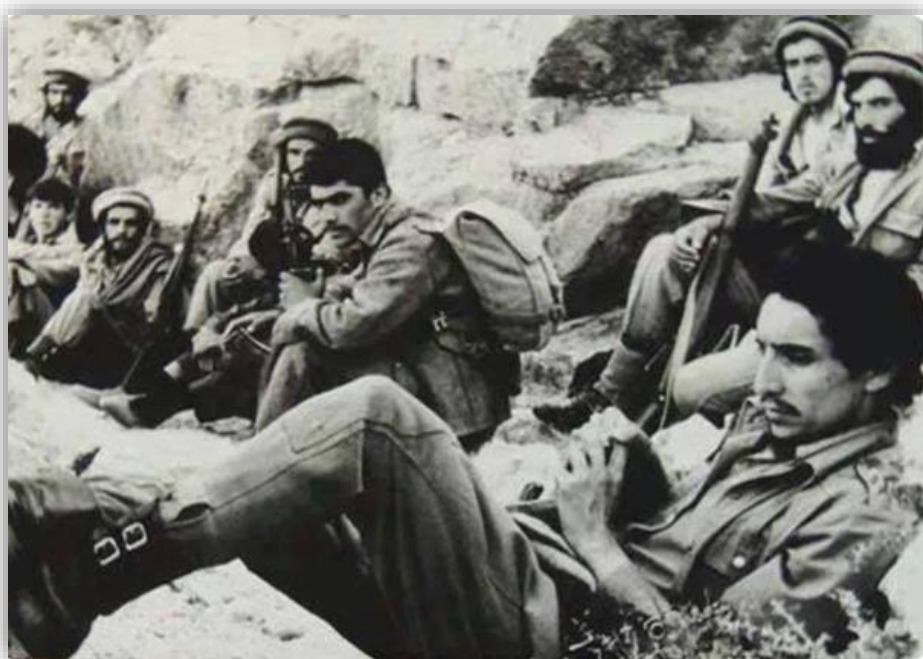
(۳) چهره‌های مشهور این جوانان که به ولایات مختلف افغانستان پیوند داشتند، عبارت بودند از: حفیظ الله افضلی، محمد عثمان دین پرور، استاد گل محمد، شاه ابدال، خواجه محفوظ، انجنیر محمد اسحاق، کفایت الله مصطفی، انجنیر صفر محمد شیون، محمد ناز، شیر محمد، میر غلام رسول، عبدالستار مستوفی، عبدالعزیز، محمد نعیم و احمد جان فرزندان وکیل عبدالقیوم از پنجشیر، امان الله نصیر، محمد عمر (عارف خان) محمد نسیم طارق مسلمیار، صوفی نعیم، محمود شاه و ...

چندی بعد کودتای 7 ثور 1357 توسط خلقی‌ها و پرچمی‌ها در کابل به پیروزی رسید و مسعود که ماهیت این گروه‌ها را می‌شناخت، سازماندهی قیام را در زادگاهش در سر می‌پرورانید. احمدشاه مسعود که بعد از شکست سال 1354 ش، تجربه کار با مردم را آموخته بود و همچنان کتاب‌هایی را در مورد جنگ‌های گوریلایی و چریکی به ویژه آثاری از مائو (1893-1976 م) را مطالعه کرده بود و راجع به نبرد گوریلایی فیدل کاسترو (1926-2016) و چه‌گوارا (1928-1967) نیز مطالعات خود را ادامه داده بود، آرزو داشت تا با داشتن یک مسئولیت و عنوان، قیام مسلحانه را بر ضد رژیم طرفدار مسکو رهبری کند. طبق روال آن دوران برای تعیین مسئولان ولایتی انتخاباتی میان اعضای جمعیت برای احراز پست آمریت هر ولایت، به ویژه ولایتی که افراد بیشترشان در پشاور حضور داشتند صورت می‌گرفت که انتخابات میان اعضای جمعیت مربوط ولایت بدخشان و ولایت پروان و کاپیسا در خاطره افراد وابسته به جمعیت، از آن سال‌ها، مشهورتر است که از آن باربار یادآوری می‌شود. در آن وقت، «پنجشیر» به مثابه یک ولسوالی و جزء تشکیلات اداری ولایت پروان و کاپیسا بود و انتخاباتی که صورت گرفت، دو تن خود را به حیث آمر ولایتی پروان و کاپیسا نامزد کردند؛ احمد شاه مسعود و استاد عزیز مراد. احمد شاه مسعود رأی اکثریت را از آن خود کرد و استاد عزیز مراد نیز صمیمانه این پیروزی را به دوست و هم‌زمش که در سال 1354 زیر فرماندهی او

رزمیده بود، تبریک گفت. آمر جدید پروان و کاپیسا که هدفش قبل از هرچیز، رفتن به داخل افغانستان و آغاز قیام مسلحانه در «پنجشیر» و نواحی آن، به ویژه ولایت پروان و کاپیسا بود، طرح و تشکیل خود را که در آن دوران به کمیته دعوت و تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان سپرده می‌شد، تقدیم کرد در آن طرح او به حیث آمر منتخب پروان و کاپیسا، استاد کریم الله خان به حیث معاون پروان و کاپیسا، کفایت الله مصطفی به حیث معاون در جبهه پنجشیر، قاضی امرالله صالح صافی آمر جبهات تگاب و ضابط آغاگل مسئول جبهه در جبل السراج تعیین شدند. استاد برهان‌الدین ربانی رهبر جمعیت هم برای این جوانانی که به بیست و چند نفر می‌رسید یک صد هزار روپیه نقد داد تا خودشان اسلحه خود را تدارک کنند و تاجرانی از پنجشیر که در پشاور به سر می‌بردند با جمع کردن یک مقدار پول نقد، جوانان را همکاری کردند. احمدشاه مسعود در اواخر ثور 1358 ش، پشاور را به قصد پنجشیر از طریق «نورستان» ترک گفت. او که طی یک انتخابات شفاف به حیث آمر ولایتی پروان و کاپیسا برگزیده شده بود، هم‌زمانش او را «آمر» و «آمرصاحب» می‌گفتند، او با این لقب وارد پنجشیر شد که فعالیت‌های بعدی او را در شماره آینده، إن شاء الله پیگیری خواهیم کرد. (باقی در شماره آینده)



احمد شاه مسعود در نخستین روزهای جهاد، 1358 ش



شهید انجنیر حبیب الرحمن نخستین منشی جمعیت اسلامی افغانستان

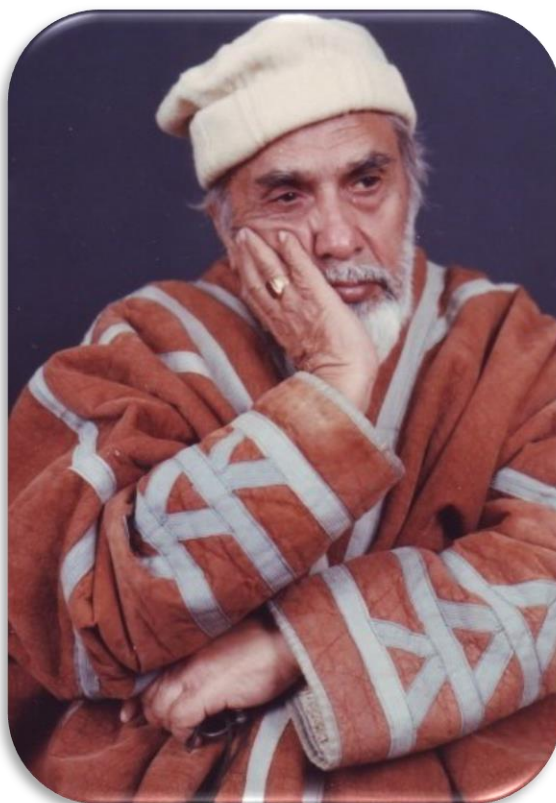


محمد انجنیر جان محمد شهید

خلیلی

سرایشگر اندوه و آزادی

دکتر شمس الحق آریانفر



غیراز نفس گرم گهرساز خلیلی
باناله که آمیخته گلبنانگ دري را

کلیات اشعار غزلیات ۴

استاد خلیل الله خلیلی، در حیات اجتماعی و ادبی جامعه ما، يك استثناد و يك پدیده ناتکرار است. چه استثنایی فراتر ازین که در آغاز زیست آگاهانه و در فرجام حیات، با آوارگی و اندوه همنشین است. خلیل الله فرزند ناز پروژۀ میرزا محمد حسین خان مستوفي الممالك و نایب سالار ملکی و نظامی حبیب الله خان، تازه یازده سال داشت که پدرش بدست امان الله خان شهید گردید، اموالشان مصادره شد، و این طفل ۱۱ ساله در معرض رنج و آوارگی شدید قرار گرفت که صحبت و تماس با او و خاندانش جرم بود. استاد صلاح الدین سلجوقی در نخستین دیدارش از خلیل الله، این وضعیت رانیکو به تبیین آورده است.

“من به کابل آمدم به سراغ بازماندگان مرحوم مستوفي الممالك شدم و شنیدم که در بین عائله مرحومي پسری از اوباقی مانده است که بجرم ناکردۀ پدر به گوشۀ محصور و متواری است و من باینکه بعضی از دوستانی که عقل نزد ایشان عبارت است از اختناق حس و قلب و ضمیر، مرا از اتصال به فرزند مستوفي الممالك منع می نمودند، خود را به جناب خلیل الله که اکنون استاد ماست رسانیدم.»

(کلیات اشعار، دیدگاه استاد سلجوقی ص ۶۲۵)
اگر این يك سرنوشت استثنایی است، بعد از تحمل يك دهه رنج، آوارگی و بیکسی، تبارز خلیل الله به عنوان یکی از شخصیت های انقلاب

امیر حبیب الله کلکاني، استثنایي دیگرست که نبوغ واستعداد ذاتي آنرا به نمایش می گذارد. چه باوجود فتنه ها، به غریبی روستاها به استحاله نرفت، که از لای دود و آتش بیرحمی ها، چون آذر خشی درخشید و در معرکه ها و مصاف ها قامت آراست. با سقوط حبیب الله کلکاني، خلیل الله به تاشکند و بعد هرات و قندهار، آواره و تبعید گردید. این دوره از 1308 تا 1328، مدت ۲۰ سال دوام کرد. بدینگونه می بینیم خلیل الله تاسن ۴۰ سالگی، جزده سال کودکی، ۳۰ سال در کوره زندگی عذاب می کشد و پخته می گردد و چنین رنجست که خلیل الله را قوام می دهد و خلیلی می سازد.

در سال ۱۳۲۸ دبیر کابینه و بعد رئیس مستقل مطبوعات و مشاور شاه می گردد و در اخیر تا سال ۱۳۵۷ سفیر عربستان و عراق است. شاید کوتاه نگران این دور حیات خلیلی را نکوهش کنند. اما برعکس استثنایي ترین عهد حیات او که در تاریخ ادبیات خویش، همسایش رانداریم همین دوره است.

نخست اینکه کمتر کسی توانسته است سی سال افراخته قامت زندگی کند باوجود همه آلام و مصایب. و دود دیگری که پس از چنین دوره رنج و عذاب، اگر مجالی حاصل شود، انسان طبعاً به راحتی خو میکند و دیگر یاد گذشته ها رانمی نماید.

اما خلیلی نه از آن کسانست. او هیچگاه نه کرسی فلک رازی پای شاه نمی گذارد و حتی یک حرف و ستایش مبالغه آمیز درباره شاه بر زبان نمی آورد. توجه کنید، وقتی شاه راستایش میکند، میگوید:

در عهد پادشاه جوانبخت زنده دل
این تهنیت به محفل پیرو جوان دهم
درین بیت می بینیم که جوانبخت اصلاً تعریف نیست، بلکه یک امر واقعی است ظاهر شاه در جوانی بابخت و اقبال شاهی قرین گردیده است. کلیمه زنده دل درستایش یک شاه حتی اهانت است. خلیلی آگاهانه این کلیمه را انتخاب نموده است و نخواسته شاه را بی مورد و به دروغ و مبالغه آمیز ستایش کند. خلیلی تنها مبالغه و اغراق ندارد که همیشه او را به عدل و داد فرامیخواند.

گرگویم عمرت از هزار افزون باد قولیست خطا
ورگویم دشمنت واژگون باد این نیست خطا
امید من آنست که در روز جزا در پیش خدا
نامت به شمار عادلان مقرون با اینست دعا

و در همین راستا آنجایش می رود، که شاه را از آینده اعمالش اخطار می دهد و شفاف و روشن بیان میکند که همه تخت ها به خون ترگشته اند، افسانه تاج گذراست و از قافله شاهان فقط داستاتانهای برج مانده و آنچه ماندگار است، عمل است و بس که باید نیکو کار و نیکو کردار بود.

دانی که شعار چرخ غدار
مکراست و فریب و رنج و آزار
یک چشم بصیر در جهان نیست کز جور زمانه
خونچکان نیست

کمتر کسی توانسته است سی سال افراخته قامت زندگی کند باوجود همه آلام و مصایب. و دود دیگری که پس از چنین دوره رنج و عذاب، اگر مجالی حاصل شود، انسان طبعاً به راحتی خو میکند و دیگر یاد گذشته ها رانمی نماید.

تختی که به خون نگشته ترکو تاجی که جدانشد
زسر، کو

دربارگه جهان گشایان برخاک نشسته بینوایان
از قافله جهان ستانها چون گرد بجاست داستانها
افسانه تاج دلنشین است آینه روزگار این است
تاریخ چو دادگاه باشد اعمال در آن گواه باشد.

(کلیات اشعار، مثنوی هاس ۳۷۹)

می نگریم که خلیلی مداح دربار نیست، معلم
است، هدایت گراست و تویخ کننده و اخطار دهنده
است. شخصیت اودرنج و مصایب بارور گردیده
است، با زرق و برق دربار دیگرگون نمی گردد.
اندوه بزرگ اودر سراسر دیوانش تاپایان حیات
بلامنقطع ادامه دارد، که روی آن مکث خواهیم
کرد.

خلیلی در دربار چنان با صلابت و استوارگام برمی
دارد و زندگی دارد که غبطه برانگیز است. تا آنجا که
گاه گاه با شاه رجز خوانی میکند و حتی زمانی که
چیزی از او می خواهد، از شکوه و شان خود و
از نامردی ایام یاد می کند و از تاراجی که برآورفته
است سخن میگوید. درسروده که از شاه، سرپناهی
می خواهد. از چپاولی که برآورفته است، چنین
سخن می راند:

فرزند ناز پرور مهد تنعم

چون من کسی ندیده درین ناز پروری

عهد تجمل پدر نامدار من

روشن بود به خلق چو خورشید خاوری

تاراج گشت گلشن آمال من دریغ

از جور روزگار بتاراج بربری

(کلیات اشعار، قطعات ص ۳۱)

خلیلی بعد از کودتای ثور از سفارت استعفا می دهد
و مدتی در اروپا و آمریکا بسر می برد، ولی با آغاز
جهاد و مقاومت (مدینه موعود روشنفکران
امروزین) اروپا و آمریکا را رها می کند و به کنار
مردم و مقاومت می آید. در حالیکه همه مدعیان
سیاست و رهبری جامعه روانه اروپا بودند، حرکت
خلیلی از آنجا بسوی برهنه پایان مظلوم، استثنای
دیگریست که تکرار ندارد. اگر شما مشاهده کردید
بما هم نشان دهید. این فقط خلیلی است که
در حرکت بسوی مبارزان و آزادگان کشورش،
سرزمین ناز و نعمت راه می کند. درینجاست که
بغض ۷۰ ساله اش رامی ترکاند، می نویسد
و میگوید آنچه راتاهنوز نگفته است. این
سیر حرکت پر شکوه تاریخی و اجتماعی، زیستنامه
پرافتخار یست که به گونه استثنایی، ویژه خلیلی
مانده است و خواهد ماند.

خلیلی در آینه اشعار

نگرشی بر اشعار و سروده های استاد خلیلی، نشان
می دهد که شعر خلیلی فریاد است، اعتراض
است، آوای درد و عصیان است، جرقه و انفجار
آتش فشان نیست که تماشاگران از روشنائی اش
شادمان اند، حال آنکه مذابه دل و خونابه
روحیست که به فوران آمده است.

اکثر غزل های استاد خلیلی برعکس شاعران
دیگر که از عشق و زندگی های شاد می گویند،
با عناوین اندوه بار آغاز گردیده است. برخی این
عناوین را بابت های بگونه نمونه تذکر می دهیم
تادریافته باشیم که خلیلی حتی در غزل و مغالزه،
خون می خورد.

عنوان غزل

ظلمت سرا:

شب عمرم درین ظلمت سرا بادرد و غم بگذشت
ندارم بعد ازین چشم امید از روزن فردا
(کلیات اشعار ۳)

درماتم شهرکابل:

سرو سرنگون گشته، سبزه تر بخون گشته
بخت واژگون گشته، باغبان کابل را
(کلیات ۴)

میوه تلخ:

من به پیکار حوادث می روم باتیر آه
از فلک گیرم اگر رنگین کمان باید مرا
(کلیات اشعار ۴)

گوشه قفس:

به خون واشک نگارین نمود صفحه دل
چو طرح هستی ما خامه قدر می ریخت
(کلیات اشعار ص ۵)

راه نیستان:

نال به دل شد گره راه نیستان کجاست
خانه قفس شد زغم طرف بیابان کجاست
(کلیات ص ۷)

طفل اشک:

در رگم خون در برم دل در تنم جان مرده است
وای بر من طفل اشک من به دامان می رود
(کلیات ص ۸)

طوفان مرگ:

آواره تر زمن بهمه روزگار نیست
یک موج در جهان چو دلم بقرار کیست
(کلیات ص ۹)

آه بي تأثیر:

مرگ رانازم که درغفلت رهاسازد مرا
خواب ماآشفته حالان را دگر تعبیر نیست
(کلیات ۹)

همین گونه است عنوان های غزلهای دیگر، چون: جای آه، اشک درویش، فتنه، تهی پیاله، جنازهٔ مظلوم، تابش شمشیر، شهرتوفان برده، غمگسار، کشاکش حرص، آتش بجان، قطره های خون شده، زندان، دل خونین، فریاد جنون، سینهٔ سوزان، مشتش خار، بیکسی، فرزند رنج، جگر سنگ و غیره. این نشان میدهد که خلیلی شعر را در خدمت آرمانش بکار گرفته است. اگر بگویم خلیلی هیچ شعر عاشقانه ندارد، گزافه نیست، چه وقتی خلیلی عاطفی ترین و عاشقانه ترین غزلها را آغاز می کند، می بینیم که آن رنج نهفته اش بروز می کند و آن غزل شاد، با درد و اندوه عجین میگردد. منتها توانایی استاد خلیلی در آنست که این درد و آرمان را به گونهٔ بیان نموده که در نگاه اول بوی قصاید حبسیهٔ مسعود سعد سلمان از آن استشمام نمیگردد، در حالی که ژرفتر از آن سروده ها، شعلهٔ درد و دود آهیست که تافلک از ابیاتش زبانه می کشد. عاشقانه ترین غزلها و عنوانها را از نظرمی گذرانیم و ابیاتی را از آن نمونه می گیریم. عنوان غزل یک بیت به گونهٔ نمونه.

فیض عشق:

سو ختم از ناتوانی مشتش خاکسردم
کیست جز تو تا کند آتش ز خاکستر پیا
کلیات ص ۳

اگرها و مگرها:

جز سردی ازین خلق بداندیش ندیدم
قربان تو ولذت آن گرم نظرها
کلیات ص ۵

نای شعر:

سراسر قطرهٔ خونست و می لرزد بصد خواری
دل بی حاصل من از گداز ناچکیدنها
کلیات ص ۶

سنبل گیرا:
ای مرغ شباهنگ بیا هردو بنالیم
تاخون چکداز گرمی آوای که امشب
کلیا ص ۷

به همسر عزیزم:
فغان از تنگ چشمی های این چرخ سیه کاسه
که دلخون میکند مانند دونان بهریک نانت
کلیات ص ۱۰

دست الفت :
آسمان گراز سرمن دست الفت برگرفت
سایه سرروانت ازسرمن کم مباد
کلیات ص ۱۰

گهواره :
جزناله مرا از دل بیمارچه خیزد
زین غمکده جزآه شرربارچه خیزد
کلیات ص ۱۳

کله عشق:
خانه و شهر مرا گرچه فلک داد بباد
کلبه عشق بدان مهر و نشانست که بود
کلیات ص ۱۷

کعبه دل:
سالها درآتشیم و شام ما پایان نیافت
ای خوشاپروانه کزیک پرزدن جان می دهد
کلیات ص ۱۷

تلخي روزگار

استاد خليلي درهمه عمر خود، غم واندوه بزرگي
راباخویش مي کشیده ودر هيچ حالي از آن رهانوده
است:

از کوي دوست جانب منزل شدم روان

اودرکنار من چوغم بيکران من

کليات ص ۳۰۳

این غم بيکران از آن پيوسته قرين خليلي است که
تاچشم کشوده با اندوه و فتنه مواجه بوده است.
آسان که مي گوید:

بسي باريد سنگ فتنه گردون بردروبامم

خدایا بشکند کي شیشه هاي آسمان روزي

کليات ص ۳۸

ولي خليلي هم چنان باغرور ايستاده است. ازينروست
که درحين آوارگي ها وتبعيد درسال ۱۳۲۵ وقتي که گويا
مديرقندسازي قندهار است. ازرفتار مغرورانه رئيس
بفرياد مي آيد ونمي تواند تحمل کند، ناگزير آلامش را
بيرون مي ريزد بازکري ازشکوه ومقام اصيل خویش:

از دردوالم بسوخت جان اي چرخ بس است امتحانم

من شمع معارقم تومفروز بيهوده به بزم اين وآتم

من گوهر فطرتم تو مفروش دردست خسان برايگانم

آنکس که به عجز بوسه مي داد ديروز بڅاک آستانم

امروز به طعنه باز خندد برگريه زار کودکانم

اي پنجه غيب همتي کن وزحده برآر روشنانم

کليات وقصايد ص ۱۲۱

خليلي لحظه شاد در زندگي ندارد، هرکه هرچه مي

اندیشد، ولي اوخود روزگار را تشریح مي کند ومي
گويد:

انيسم آه ويارم دردو شامم اشک وصبحم خون

بخوان زندگي تعظيم مهمان اينچنين بايد

کليات اشعاروغزليات ص ۱۸

ودرآخر همه دردهايش را درغزلي چنين بيرون مي
ريزد.

به داغ نامرادي سوختم اي اشک طوفاني

به تنگ آمددلم زين زنده گي اي مرگ جولاني

ازين آزادگي بهتر بود صد ره بچشم من

صداي شيون زنجير وقيد کنج زنداني

به هروضعي که گردون گشت کام من نشد حاصل

مگر اين شام غم را مرگ ساز صبح رخشاني

ز يك جومنت اين ناکسان بردن بودبهرتر

که بشکافم به مشکل صخره سنگي را به مرگانمي

گناهام چيست گردونم چرا آزرده مي دارد

ازين کاسه گدا دگرچه جستم جزل لب ناني

کليات اشعار وغزليات ص ۳۴

گمان نبريم که خليلي دردربار شادزيسته است، چه
اوچنان با اندوه عجيب شده بود که هرگز نمي
توانست ازترحم دلشاد باشد، بلکه از آن افروخته
ترميگرديد وهيچگاه نمي خواست درچنان حالي
باشد. ازينرو زيست آگاهانه او ازآغازتافرجام به غم
واندوه گره خورده بود. آنگونه که خود ميگويد:

زبس بگذشت عمرم درجهان تلخ

مراگرديده مغز استخوان تلخ

اگرموري خوردڅاک وگل من

بودتامحشرش کام دهان تلخ

کليات اشعار رباعيات ص ۳۲۹

نفرت از وضع نابسامان اجتماعي:

درد و اندوه خليلي، تنها ناشي از شرايط شخصي و خانوادگي او نيست خليلي بيشتر از همه نابرابري هاي اجتماعي را مي نگرد، و از آن در رنج است.

تب ظلم و تب جهل و تب فقر و تب يأس

جز سراسيمگي از مردم تبار مخواه

كليات اشعار و غزليات ص ۳۱

مي نگريم كه مايه سراسيمگي و دربري را در ظلم و جهل و فقر حاكم در جامعه ميداند ظلمت و تاریکي رابه گونه مي يابد كه ديگراميدي ندارد.

شب عمر درين غربت سرا بادرد و غم بگذشت

ندارم بعد از اين چشم اميد از روزن فردا

كليات، غزليات ص ۳

بي توجهي به حال و وضع مردم به گونه است كه به ناله مردم اثري گذاشته نمي شود:

زدور نيز نكردن گوش به ناله ما

به محفلي كه اجابت زبام و درمي ريخت

كليات، غزليات ص ۷

خليلي منشأ نابساماني رانيز ميداند و معرفي مي كند:

خم بود و باده بود و قدح بود و بزم شب

اما دريغ ساقی مامهربان نبود

كليات غزليات ص ۱۶

بعد ساقی و فرماندار و حکام رانيز به نفرين مي كشد و ميگويد:

تاكي كشم سر كشتگي زين واژگون كردارها

زين مهره ها بوالعجب زين ثابت و سيارها

كليات ص ۴۹

انديشد، ولي او خود روزگار را تشریح مي كند و مي گوید:

اينسم آه و يارم درد و شام اشك و صبحم خون

بخوان زندگي تعظيم مهمان اينچنين بايد

كليات اشعار و غزليات ص ۱۸

و در آخر همه دردهايش را در غزلي چنين بيرون مي ريزد.

به داغ نامرادي سوختم اي اشك طوفاني

به تنگ آمد دلم زين زنده گي اي مرگ جولاني

ازين آزادي بهتر بود صد ره بچشم من

صداي شيون زنجير و قيد كنج زنداني

به هروضعي كه گردون گشت كام من نشد حاصل

مگر اين شام غم را مرگ ساز صبح رخشاني

ز يك جومنت اين ناكسان بردن بود بهتر

كه بشكافم به مشكل صخره سنگي را به مژگاني

گناهام چيست گردونم چرا آزرده مي دارد

ازين كاسه گدا دگر چه جستم جز لب ناني

كليات اشعار و غزليات ص ۳۴

گمان نبريم كه خليلي در دربار شادزيسته است، چه اوچنان با اندوه عجين شده بود كه هرگز نمي توانست از ترحم دلشاد باشد، بلكه از آن افروخته ترميگرديد و هيچگاه نمي خواست در چنان حالي باشد. ازينرو زيست آگاهانه او از آغاز تا فرجام به غم و اندوه گره خورده بود. آنگونه كه خود ميگويد:

زيس بگذشت عمرم در جهان تلخ

مرا گرديده مغز استخوان تلخ

اگر موري خورد خاك و گل من

بود تا محشرش كام دهان تلخ

كليات اشعار رباعيات ص ۳۲۹

اي خوشا بي سري وسركشي وسربازي

جزسر افگندگي از خدمت سرکارمخواه

کلیات ۳۱

از آمدن مردان راه مأیوس است و در آن دوره هاي
خاموشي و ظلماني اميدي به ديگر گوني نمي بيند و
چنين مي گوید:

شهواری کوکه درمیدان سرافرازي کند

شيرمردان رازغم سردرگريان مرده است

کلیات ص ۹

اما هیچگاه خود را تسليم نمی کند و ذلت رانمي پذيرد
و با وجود همه آلام و فتنه ها باز هم مصاف داراست
و ميگويد:

من بيك زخم تو اي چرخ نيستم ازپاي

گربود عمر ببينيم به پيكار دگر

کلیات ص ۲۰

راه نجات:

استاد خليلي راه نجات را در ايمان و آزادي جستجو
مي کند و همه عزت و وقار را در آن متجلي ميداند:

کارمومن زين دومي يابد نظام

زين دوگوهر يافت آن والامقام

اول ايمان گوهر بنياد ياش

آن دگر تاج سرآزاديش

با خدا از قلب ايمان داشتن

خصلت آزاد مردان داشتن

کلیات اشعار، مثنوي ها ص ۵۵۷

چنين است که ارزشهاي وطن و آزادي، و مبارزه ورهائي
را عنوان مي کند و همه را آن فرامي خواند.

وطن:

داند خدا که بعد خدا مي پرستمت

هان اي وطن مپرس چرا مي پرستمت

ذرات هستيم ز تو بگرفته است جان

چون برتري ز جان همه جامي پرستمت

کلیات، قصايد ص ۵۷

يا:

من بي وطن که دور ز آغوش مادرم

بنشسته ام بر آتش و در خون شناورم

برگم که تند باد فگنده بهردرم

گردم که حادثات نشانده بهردرم

خاكي که پروریده مرادوستان كجاست

من خاك ديگران چكنم خاك بر سرم کليات

قصايد ص ۱۱۷

از ميهن اشغال شده اش مي گوید و فرياد مظلومانۀ
ملتی که در وطنش به ناله و اندوه محکوم شده
است:

اين خاك تر بخون شده ماتم سراي کيست

وين مرغ پرشکسته، دل بينواي کيست

فرياد خلق تا بفلک رفت روز و شب

يکبار کس نگفت که آنجاسراي کيست

گلگون شرابهاکه کشي سربه بزم غير

هان اي وطن فروش بگو خونبهاي کيست.

کلیات قصايد ص ۵۹

بخاطر وطنش تننها رزم و سخن دارد که خورشيد
آسمان را نيز مخاطب ساخته است و براي دردهاي
ميهنش با و مناظره دارد که چرانسبت به ميهن او کم
توجه است و گويي با خدا گلایه دارد:

در شهرهاي ما همه خون آوري و اشك

اين جاهزار گونه زرو گوهر آفتاب

ماتمسراست دشت و درو کوهسار ما
هرگز متاب آن طرف خیبر آفتاب
اینجانشاط بینی وشادی و خرمی
آنجا فغان وناله و چشم تر آفتاب
کلیات، قصاید ص ۵۳

آزادی:

ارزش دیگری که در کنار وطن خلیلی مطرح میکند، آزادیست. تا آنجا که سراسر دیوانش بیاننامه آزادیست. همچنان که آزادی و آزادی را می ستاید، بردگی و ذلت را نکوهش میکند و مردم را از آن بر حذر می دارد:

گردن آزادگان راتیغ بهتر جای طوق
مرد حق را سرفرازی باشد از دار و تناب

یا:

دین و آزادیست در ذرات خون مانهان
ماو این پیمان تاجان شود از تن برون
گر غلامی طوق الماس است بند بندگیست
بشکنش در زیر پا چون کردی از گردن برون
زنده باد آن کوهسار سربلند چرخ ساي
کاید از دامان آن مردان شیر افکن برون
کلیات غزل ۲۹

یا:

خم شدن در پای دونان شیوه احرار نیست
چند پائین آمدن از شوق بالا زیستن
کلیات قصاید ۱۳۷

و در سخن دیگر ماهیت بیگانه پروری را بگونه شفاف و روشن بیان میکند و با هشدار به چنین افراد ارجمندي آزادی و شهادت را به ستایش می گیرد.
بریختن ستاره اش، لکه عار و خجلت است
لکه عار را دریغ گرتو ستاره بشمري

بر سرتو کلاه غیر، معنی سرنهادن است
سرچه نهی بپای وی تو که سري و سروري
سنگر دوست و روبرو، سنگرد دشمن از قفا
از دل خود سوال کن اهل کدام سنگري
گردن تو و طوق غیر؟ خاک تو و سپاه کفر
ای سرمن فدای تو، خود بنمای داوری
چکره اشک آن یتیم، قطره خون آن شهید
نزد خدای می کند باد و جهان برابری
کلیات و قصاید ۱۶۳

مبارزات و نجات:

استاد خلیلی همچنانکه ستایشگر هوس های گذرا، نیست، و از ارزش های ماندگار، عدالت اجتماعی و آزادی و وطن می گوید، تنها به موعظه اکتفا نمی کند از عمل و از ایثار سخن می راند و از مبارزه و تلاش در راستای تحقق این آمال. تا آنجا که از دوری خویش از سنگر آزادی احساس خجلت میکند.

خجالتی که مرا آب می کند اینست
که سیل پیری در پیکرم زیان آورد.
زدور گرم شوم در شراره دیگران
مذلتی است که شرم است در بیان آورد
گذشت عمر شده مانع که میگویند
درخت خشک نباید ببوستان آورد
کلیات قصاید ۷۰

اگر خود توان حضور در معرکه را ندارد، مبارزان و برهنه پایان ربه ستایش می گیرد و باشکوه از آنها سخن می گوید:

فرخنده سنگري که بخون سرخ گشته است
غیر از تو ای مبارز رزمنده جای کیست
کلیات، قصاید ص ۵۹

یا:

دل شب شعله آتش فتد درسنگر دشمن
بجز چشم مجاهد آتش خشم نگاه کیست
برهنه پای تاریخ آفرین داستان انگیز
وطن غیرازسپاه تو بگودیگرسپاه کیست
کلیات، قصاید ص ۱۹۶

یا:

هنگام مصاف است ولي هم نفسي نیست
فریاد که درمعرکه فریاد رسي نیست
دزدآمده درخانه وبیم عسسي نیست
جزبرهنه پایان تودرجنگ کسی نیست
بس گشته بخون خفته وکس نیست مددگار
کلیات، ترکیب بند ص ۲۲۵

واز زبان زنان این خطه، مبارزه رابه ستایش می گیرد
ومی سراید:

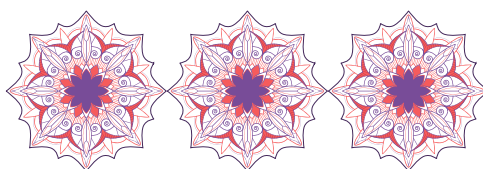
فدای گرمی خویت شوم من
شهید تیغ ابرویت شوم من
چوگردآلود ازمیدان بیایی
هلاک دست وبازویت شوم من
کلیات ص ۲۶۹

یا:

شنوزسنگرآزادگان که می آید
صدای ناله دشمن گداز مادرپیر
که بادبوسه گرمم حرامت ای فرزند
اگر به خون نکنی لاله گون لب شمشیر
کلیات قصاید ص ۹۴

با در نظر داشت آنچه گفته آمدیم خلیلی شخصیت
وشاعریست استثنایی درجامعه وادب ما. مصایب
استثنایی رامتحمل شد، به گونه استثنایی مقاومت
کرد وتسلیم نگردید. حتی زمانی که
دربارفراخواندش حرفی به گزافه نگفت ودردخویش
را همچنان باسروده هایش بیرون ریخت. به گونه
یک استثنا ازغرب واروپا بسوی میهن ومقاومت آمد،
درحالی که دیگر روشنفکران راهی آندیاربودند.
واستثنای دیگر اینکه درپیری خرف نشد ودرمیدان
آمد، تارمقی داشت وطن گفت وآزادی گفت وجان
داد که نظیرش رادرتاریخ با همه این ویژگی ها،
سراغ نداریم. روانش شاد باد.

منبع: همه شواهد از: کلیات اشعار ، تهران
1373، انتخاب گردیده است.



عاصم : لطفا خودتان را برای مخاطبان معرفی نموده و ارزیابی خود را از نقش مهاجران افغانستانی در حمایت از حقانیت موضع جمهوری اسلامی ایران در برابر تجاوز اخیر اسرائیل بیان نمایید.

سالنگی : بسم رب الشهداء والصدیقین. درود و صلوات بر پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) و یاران و خاندان مطهر او. درود و تحیت به روان پاک شهدای گران قدر ملت مسلمان ایران که در تجاوز رژیم کودک کش صهیونیستی به فیض عظیم شهادت نائل آمدند. اینجانب عبدالظاهر سالنگی فرزند عبدالصمد نماینده سابق مردم پروان در شورای ملی افغانستان و فعلا دانشجوی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد می باشم. مهاجران افغانستانی که خود قربانی جنگ، تجاوز و ظلم رژیم های استکباری بوده اند، از زخم های عمیق تروریسم و خون ریزی رنج برده اند. آنان با درک عمیق از ارزش های دینی، فرهنگی و تاریخی، جمهوری اسلامی ایران را خانه دوم خود می دانند. به همین سبب، تجاوز صهیونیستی به سرزمین جمهوری اسلامی ایران را تعرض به دین، فرهنگ، تاریخ و حیثیت امت اسلامی می داند و حمایت خود را از ملت و دولت ایران از طریق حضور میدانی، رسانه ها، مطبوعات و صفحات مجازی ابراز داشته اند.



مصاحبه اختصاصی با

الحاج عبدالظاهر سالنگی

عضو پیشین مجلس نمایندگان
افغانستان و عضو ارشد جبهه مقاومت ملی

مصاحبه از: عبدالوهاب عاصم

عاصم: آیا مهاجران افغانستانی در عرصه های فرهنگی، رسانه ای و اجتماعی در حمایت از جمهوری اسلامی ایران نقش فعالی داشته اند؟

سالنگی: بله، جامعه مهاجران افغانستانی، تمدن خراسان، آریایی، فردوسی و مولانا را تمدن مشترک با ملت ایران می دانند از منظر دینی، فرهنگی و تاریخی دومت همواره در کنار یکدیگر ایستاده اند. درهمه لحظات دشوار، مهاجران افغانستانی در کنار ملت ایران بوده اند. امروز نیز در برابر تجاوز رژیم صهیونیستی، مهاجران با استفاده از رسانه ها و شبکه های اجتماعی، نقش فعالی در این زمینه ایفا کرده اند.

عاصم: مهاجران افغانستانی چه نقشی در بسیج افکار عمومی منطقه ای علیه رژیم صهیونیستی داشته اند؟

سالنگی: مهاجران افغانستانی با انتشار گسترده حمایت خود از مردم ایران در رسانه و فضای مجازی، نقش تأثیرگذاری در افکار عمومی منطقه ای ایفا کرده اند. حتی در برخی استان های ایران، جوانان مهاجر گروه هایی تشکیل داده اند تا در صورت نیاز، به تیم های امدادی جمهوری اسلامی ایران بپیوندند و یاری رسان باشند.

عاصم: درباره شهادت مهاجران افغانستانی در حملات اخیر چه اطلاعاتی در اختیار دارید؟

سالنگی: براساس اطلاعات موجود، یک مهاجر به نام محمد حفیظ فرزند محمد عزیز از ولسوالی سالنگ ولایت پروان افغانستان در میدان تجریش تهران به شهادت رسید. از ایشان چهار فرزند یتیم باقی مانده که شامل یک پسر و سه دختر هستند

و همسر ایشان اکنون سرپرستی خانواده را برعهده دارد. هم چنین، عبدالقدوس فرزند عبدالمحمد زخمی شده یک شهید دیگر نیز از ولایت غور گزارش شده است. تلاش داریم فهرست کامل شهدای مهاجر را تهیه نماییم. زخمی ها نیز به بیمارستان منتقل شده اند تحت درمان هستند.

عاصم: آینده حضور مهاجران افغانستانی در ایران را چگونه می بینید؟

سالنگی: آینده، در درجه اول به اراده الهی و سپس به سیاست ها و حمایت های دولت و ملت جمهوری اسلامی ایران بستگی دارد. تا زمانی که شرایط در افغانستان به ثبات نرسیده، انتظار می رود مهاجران هم چون گذشته در ایران مورد احترام قرار گیرند. جامعه مهاجران سیاسی و نظامی دولت پیشین افغانستان نیز در شرایط دشوار، در کنار مردم ایران ایستاده اند و خواهند ایستاد.

عاصم: درمورد حمایت های جمهوری اسلامی ایران از خانواده های شهدای مهاجر، چه اطلاعاتی دارید.

سالنگی: در وضعیت اضطراری کنونی، شهدا مطابق شرایط، خاکسپاری شده اند و مجروحان نیز تحت درمان قرار دارند. انتظار می رود پس از آرام شدن اوضاع، خانواده های شهدا مورد حمایت دولت ایران قرار گیرد. هم چنان در تماسی که با خانواده یکی از شهدا داشتم، همسر شهید گفت: « مرگ حتمی است، اما شهادت همسر برای من افتخار است. او برای لقمه نان حلال به کار رفته بود.



که به دست رژیم کودک کش اسرائیل به شهادت رسید. شهادتش را افتخار زندگی ام می دانم و امیدوارم روزی همه ما سربلند در محضر پروردگار بایستیم. ایران خانه دوم ماست و شهادت در آن افتخار ماست».

عاصم : نظر شما در باره گزارش هایی مبنی بر تلاش موساد برای نفوذ میان مهاجران افغانستانی چیست؟

سالنگی : اتحاد تاریخی، دینی و فرهنگی میان ملت های ایران و افغانستان، همواره موجب نگرانی دشمنان اسلامی و ایران و افغانستان بوده است. طبیعی است که رژیم صهیونیستی و شرکای جنایت کارش تلاش هایی برای نفوذ و ایجاد تفرقه داشته باشند چنانچه میان ملت ایران نیز داشته اند. اما باور دارم که جامعه مهاجران افغانستانی، مردم وفادار، با غیرت و قدرشناس اند و اجازه نخواهند داد که از میان شان کسی آلت دست دشمنان قرارگیرند. با آن هم دعوام را باید از نظر دور نداشت: یک، فقر و ناچاری مهاجران که ممکن است افرادی را برای بدست آوردن پول به چنین کارهایی واداشته باشد و دوم، بی سواد و ناآگاهی برخی افراد

کارگر و مهاجر که نادانسته در خدمت برخی شبکه های جاسوسی قرار گرفته باشند. چنین افرادی شاید وجود داشته باشد ولی به صورت چشمگیر و سازمان یافته، جامعه مهاجر افغانستانی همیشه در کنار ملت و دولت جمهوری اسلامی ایران قرار داشته اند.

عاصم : آیا شواهدی از همکاری برخی مهاجران با شبکه های مخرب در دست است؟

سالنگی : در شرایط اضطراری، اظهار نظر دقیق نیازمند بررسی نهادهای امنیتی است. با این حال، روشن است که مهاجران افغانستانی خود قربانی تروریسم بوده اند و نباید همکار تروریست ها باشند. گذشت زمان حقایق را روشن خواهد کرد.

عاصم : چه راهکاری باری جلوگیری از نفوذ دشمن در میان مهاجران پیشنهاد می کنید.

سالنگی : پیشنهاد می کنم در هراستان ایران، شورای مهاجران افغانستان با همکاری نهاد های دولتی ایران، براساس منشورهای پذیرفته شده بین المللی، تشکیل گردد. برگزاری مجالس فرهنگی، دینی و هم بستگی میان مهاجران و میزبانان ایرانی می تواند روحیه اخوت و امنیت را تقویت کند.

عاصم: آیا پالایش وضعیت امنیتی و اقامتی برخی چهره های سیاسی یا رسانه ای افغانستان در دستور کار است؟
سالنگی: براساس اطلاعات موجود، قانون جدیدی در باره سازمان دهی مهاجران در مجلس شورای اسلامی ایران در حال بررسی است. امید می رود با تصویب آن، وضعیت مهاجران سیاسی و نظامی دولت پیشین افغانستان نیز سامان یابد و حمایت های انسانی و اسلامی هم چون گذشته ادامه یابد. علاوه بر آن، آن عده از هم وطنان ما که جهت کار می خواهند در جمهوری اسلامی ایران بیایند، می توانند به صورت قانونی وارد شوند و چنانچه که اعلام شده است، هیچ مشکلی حضور قانونی آن ها را در ایران تهدید نمی کند.

عاصم: در پایان، پیام شما برای نسل جوان مهاجران افغانستانی چیست؟

سالنگی: برای جوانان عزیز مهاجر باید گفت:

افتخار مهاجر بودن، فقط در آن است که با ریشه، هویت، دین، فرهنگ و ملت خویش پیوند استوار داشته باشیم. امروز ایران پناهگاه برادرانه شماست، اما فردا باید افغانستان عزیز را با دستان خود بسازید. از مقاومت حمایت کنید، در صف حق بایستید و برای رسیدن به فردای روشن و احیای تاریخ و هویت خویش تلاش نمایید.

قانون جدیدی در باره سازمان دهی مهاجران در مجلس شورای اسلامی ایران در حال بررسی است. امید می رود با تصویب آن، وضعیت مهاجران سیاسی و نظامی دولت پیشین افغانستان نیز سامان یابد و حمایت های انسانی و اسلامی هم چون گذشته ادامه یابد.





گلگون کفنان

✍ نویسنده: برسام آریایی

شهید دگروال عبدالعزیز وفا، فرزند رضا بخش پنجشیری، یکی از چهره‌های درخشان مقاومت افغانستان، در سال ۱۳۵۴ خورشیدی در روستای پنجشیری‌های شهرستان نهرین استان بغلان، در یک خانواده مجاهد و مبارز، به دنیا آمد. او در زمانی و محیطی پای به جهان نهاد که داغ تجاوز، ستم و اشغال بر پیشانی کشور نقش بسته بود، اما قلب‌اش با آوای آزادی و اراده‌هایی از بند ظلم، هم‌نوا بود. از همان سال‌های نخستین کودکی، نشانه‌هایی از روحیه‌ی استوار، شخصیت پرجلالت و ذهن بیدار در وجودش نمایان بود. تحصیلات ابتدایی خود را در استان پنجشیر، دیار دلاوران، آغاز کرد؛ جایی که از سنگ و خاک آن غیرت می‌بارد و از دامان کوه‌هایش حماسه می‌جوشد. با آغاز تحصیل، راهی برای بالیدن روح و اندیشه‌اش گشوده شد، اما این مسیر دیر نپایید، چرا که طوفان اشغال و آتش جنگ، مکاتب و خانه‌ها را در کام خود فرو برد.

همزمان با آغاز تحصیلات ابتدایی او، تجاوز ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی



شهید وفا؛

نماد مقاومت و ایستادگی

به خاک افغانستان آغاز گردید؛ حادثه‌ی که بذریع ویرانی در دل خاک کشور کاشت و آرزوهای کودکانه بسیاری را در نطفه خفه ساخت. شهید وفا نیز از این قاعده مستثنا نبود و همانند هزاران کودک دیگر افغانستان، قربانی اولین ضربات تهاجم دشمن گردید. اما روحیه‌ی تسلیم‌ناپذیر و عزم خلل‌ناپذیرش، اجازه نداد که در لابه‌لای ویرانی‌ها خاموش شود. اندکی بعد، در عنفوان نوجوانی، با درک درد مردم و با روحیه‌ی لبریز از عشق به وطن، به صفوف مبارزین و مجاهدین پیوست. انتخاب او بی‌تردید تصمیمی بزرگ بود؛ تصمیمی که سرنوشتش را از یک نوجوان عادی، به فرماندهی خستگی‌ناپذیر و مردی از مردان میدان بدل ساخت. او به کاروان پرصلابت مجاهدین تحت رهبری قهرمان ملی کشور، شهید احمدشاه مسعود، پیوست و جان خود را نثار آرمان‌های آزادی و استقلال وطن ساخت.

در صفوف مجاهدین، شهید وفا جوانی بود مصمم، پرشور و سرشار از انگیزه، که از هیچ‌گونه فداکاری در راه پیروزی بر دشمنان اشغال‌گر دریغ نورزید. او در آن دوران پرتلاطم، با شجاعت، عقلانیت و روحیه‌ای مملو از عشق به میهن، دوشادوش سایر هم‌زمان خود در کوه‌ها، دره‌ها و میدان‌های خون و آتش، با دشمن پنجه در پنجه شد. هر گامش بر کوه و هر آوایش در شب‌های سرد جبهه، روایتگر روحی بود که تسلیم را نمی‌پذیرفت. پس از پایان جهاد و تأسیس دولت اسلامی، وفا همچنان در صفوف اردوی آن دولت در چارچوب ارتش ایفای وظیفه نمود.

او خود را متعهد به نظم، قانون و حفاظت از مردم می‌دانست؛ وظیفه‌ای که نه از سر وظیفه رسمی، بلکه از عمق باور و ایمان به عدالت و وطن‌دوستی برآمده بود. اما تاریخ معاصر افغانستان، باری دیگر ورق خورد و با به قدرت رسیدن گروه طالبان در دهه هفتاد، جبهه جدیدی از مقاومت شکل گرفت؛ مقاومتی که بار دیگر چهره‌های دل‌آور را به میدان فراخواند و عبدالعزیز وفا از برجسته‌ترین آنان بود. در این مرحله، او نه تنها به عنوان یک مبارز، بلکه به مثابه فرماندهی با تجربه و بینش، در کنار شهید احمدشاه مسعود در سنگرهای مختلف کشور، از بغلان و کندز گرفته تا تخار، پروان، کاپیسا و سایر استان‌های دیگر حضور یافت. او شب و روز خود را وقف آرمان آزادی کرد و در این راه بارها جان خود را در کف نهاد. او چهره‌ای بود که در قاموس‌اش، ترس جایی نداشت و نگاهی همواره به افق‌هایی روشن برای افغانستان معطوف بود. هر گامش بر زمین، گواه تعهدی بود به مردم، به خاک، به ایمان و به عدالت بود. با سقوط رژیم طالبان و شکل‌گیری نظام جمهوریت در افغانستان، دگروال وفا با استفاده از تجارب جنگی و نظامی خویش، در چهارچوب وزارت امور داخله در سمت‌های متعدد ایفای وظیفه کرد و از طریق بورسیه‌های رسمی به کشورهای مختلف از جمله «هند و انگلستان»

شهید وفا جوانی بود مصمم، پرشور و سرشار از انگیزه، که از هیچ‌گونه فداکاری در راه پیروزی بر دشمنان اشغال‌گر دریغ نورزید.

برای آموزش‌های نظامی اعزام شد. او در این سفرها، نه فقط به فراگیری دانش نظامی پرداخت، بلکه با دید باز و ذهنی تحلیل‌گر، تلاش نمود تجارب جهانی را برای دفاع مؤثر از کشور خویش با خود بازگرداند. بازگشت‌اش، بازگشت مردی بود مسلح با علم و تجربه، نه تنها رزمنده‌ی توانا، بلکه آموزگاری دانا نیز بود. او پس از بازگشت به کشور، در سمت‌هایی از جمله فرمانده کندک مرکز تعلیمی قول



اردو ۲۰۵ اتل، فرمانده کندک شهرستان پنجوایی استان کندهار و در استان‌های نا امن همچون «هلمند، فراه، غور، ارزگان، هرات و کابل»، حضوری فعال، مؤثر و سرنوشت‌ساز داشت. در تمام این ماموریت‌ها، همواره با اراده‌ی آهنین، دلی سرشار از عشق به وطن، و وفاداری بی‌چون و چرا به ملت، از سنگرهای عزت حراست کرد.

با نزدیک شدن به واپسین روزهای جمهوریت و همزمان با سقوط استان‌ها یکی پس از دیگری به دست گروه طالبان، وفا که در آن زمان فرمانده کندک شهرستان پنجوایی کندهار بود، تا آخرین لحظه سلاح بر زمین نه نهاد و به مقاومت ادامه داد. او، همچون کوه، استوار ایستاد، با چشمانی بیدار و تپشی از

امید در قلب، در برابر موج هجوم جهالت ایستاد و تسلیم شدن را خیانت به خون شهدا دانست. با سقوط کابل، بسیاری راه گریز برگزیدند، اما شهید وفا، برخلاف آنان، مسیر وفاداری را انتخاب کرد و دعوت امرالله صالح را لیبیک گفت. در ۲۶ اسد ۱۴۰۰، با قلبی آکنده از احساس مسئولیت، از کابل به سمت پنجشیر حرکت کرد؛ جایی که قلب تپنده مقاومت دوم و سنگر پایداری تازه در حال شکل‌گیری بود.

پس از ورود به پنجشیر، او با فرماندهان و بزرگان جبهه مقاومت ملی، به رهبری احمد مسعود، به مشورت و تصمیم‌گیری پرداخت و در نتیجه این نشست، دگروال وفا به عنوان آمر جبهات شهرستان‌های نهرین، جلگه و برکه استان بغلان تعیین گردید. این مأموریت نه فقط انتصابی نظامی، بلکه امانتی سنگین و تعهدی مقدس در راه دفاع از مردم‌اش بود. او بلافاصله پنجشیر را به قصد اندراب‌ها ترک کرد و مدتی را با جنرال غنی اندرابی، یکی از فرماندهان سرشناس مقاومت، همکاری نمود. سپس به زادگاه خود، روستای پنجشیری‌های نهرین، بازگشت. در آنجا، با مردم سه حوزه نهرین، جلگه و برکه دیدار نمود، دل‌ها را گرم ساخت و شعله‌ای از امید را در قلب‌ها برافروخت. او با شجاعت و صداقت، مردم را به مقابله با بربریت طالبان فراخواند، و جمعی از جوانان آزاده، با نیت رهایی وطن، به او پیوستند. فعالیت‌های چریکی و جنگ‌های پراکنده علیه گروه طالبان با رهبری مستقیم دگروال وفا آغاز شد. این نبردها در شرایطی آغاز گردید که کوه‌های

با نزدیک شدن به واپسین روزهای جمهوریت و همزمان با سقوط استان‌ها یکی پس از دیگری به دست گروه طالبان، وفا که در آن زمان فرمانده کندک شهرستان پنجوایی کندهار بود، تا آخرین لحظه سلاح بر زمین نه نهاد و به مقاومت ادامه داد.

پر از برف، کمبود تجهیزات نظامی، نبود تدارکات غذایی و سرمای طاقت فرسا، زندگی را به کام مرگ بدل کرده بود. اما فرمانده وفا و یارانش با تکیه بر ایمان، غیرت و عشق به وطن، شب‌های سیاه را پشت سر گذاشتند، از جان گذشتند و در دل تاریکی، مشعل مقاومت را روشن نگاه داشتند. زندگی آنان در این کوه‌ها، روایت گرملتی بود که هنوز از پا نیفتاده است. مقاومت‌شان، پژواکی از صدای همه کسانی بود که نمی‌خواستند تاریخ کشورشان در سکوت به فراموشی سپرده شود. او در میان سردی زمستان، آتش شور و آگاهی را در دل نسل نو برافروخت.

سرانجام، در دهم جوزای ۱۴۰۱، دگروال عبدالعزیز وفا، در روستای پنجشیری‌های نهرین، در نتیجه یک حمله سنگین و همه‌جانبه گروه طالبان، با همکاری حلقه‌های جاسوسی داخلی، پس از ساعت‌ها مقاومت و جنگ تن‌به‌تن با دشمنان، در کنار یاران وفادارش به شهادت رسید. شهادت او، نه نقطه پایان، بلکه سرآغاز فصل نوینی در تاریخ مقاومت است. خون پاک او در رگ‌های خاک جاری شد، تا روزی از دل همین خاک، نسلی دیگر برخیزد. فرمانده وفا رفت، اما راه‌اش، پیام‌اش و نام‌اش جاودان باقی ماند. او از آن دسته مردانی بود که زندگی را به زانو درآوردند و مرگ را به احترام واداشتند. یادش تا همیشه در دل‌ها زنده است و زنده خواهد بود.



در دل کوهستان‌های سرفراز پنجشیر، جایی که صخره‌ها نیز روایت‌گر حماسه‌اند و باد، نام قهرمانان را با خود زمزمه می‌کند، فرزندی از تبار غیرت و ایثار در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی، در روستای «تاواخ» شهرستان «عنابه» دیده به جهان گشود. نامش مرزاجی بود و تخلص‌اش "امیری"، اما با گذر زمان، مردم او را نه تنها به نام، که به قامتِ استوار، صداقتِ گفتار و آتشِ ایمانش شناختند؛ او در خانواده‌ای ساده اما ریشه‌دار و متعهد رشد کرد، جایی که ارزش‌های دینی و میهنی همانند شیر در وجود فرزندان ریخته می‌شد. پدرش، احمد میر، مردی بود که فرزندش را با ذکر حق و عشق به وطن تربیت کرد.

شهید فرمانده مرزاجی از همان خردسالی با دستانی کوچک اما دلی بزرگ، به رنج مردم و سرنوشت کشورش می‌اندیشید؛ در چشمان‌اش، برق آینده‌ی آزاد موج می‌زد و در قدم‌هایش، سنگینی مسئولیت مردی فردا. او درس و تربیت را نزد عالمی وارسته، مولوی صاحب غیاث، آغاز کرد؛ جایی که «قرآن، حدیث، فقه و حکمت به دل‌ها» جان می‌داد. شهید مرزاجی نه فقط الفبای دین، بلکه راز پایداری، صبر و عدالت را نیز آموخت. روزها در سایه درختان کهنسال می‌نشست و شب‌ها با نور فانوس، کتاب می‌خواند، بی‌خبر از اینکه روزی خود کتابی خواهد شد برای نسل‌های آینده؛ کتابی که با خون نوشته خواهد شد. آنچه او در این دوران آموخت،



شهید فرمانده

مرزاجی؛

شعله بیدار مقاومت

نویسنده: برسام آریایی

ستون‌های فکری او را ساخت و ایمانش را مانند فولاد آبدیده کرد؛ همین بذره‌های اخلاقی و معرفتی بود که بعدها در میدان نبرد، در قامت فرمانده «هوشمند، شجاع و مردمی» به بار نشست.

هنگامی که ابرهای شوم اشغال شوروی بر آسمان افغانستان سایه انداخت و تانک‌های بی‌رحم متجاوزین بر خاک گرم وطن تاختند، مرزاجی درنگ نکرد. او در میان اولین کسانی بود که دست بر قبضه تفنگ گذاشت، اما نه با خشم کور، بلکه با بینشی الهی و نیتی خالص برای آزادی مردمش. با دلی چون کوه و ایمانی چون آتش، به صفوف جهاد پیوست و در کنار بزرگ‌مردانی چون «احمد شاه مسعود، قهرمان ملی کشور» پرچم جهاد و ایستادگی را برافراشت. دیری نگذشت که به عنوان معاون قرارگاه تاواخ گماشته شد؛ قرارگاهی که قلب تپنده‌ی نبردهای پنجشیر بود و هر سنگران، با خون آزادگان رنگین گشته بود. در آن روزهای سخت، او چون کوهی در برابر توفان ایستاد، و صدایش در میان تکبیر مجاهدین می‌پیچید: «این خاک را جز فرزندان نجات نخواهند داد!»

با شکست ارتش سرخ و آغاز فصل نوینی از نبرد، دشمنی دیگر از تاریکی برخاست؛ گروه طالبان، گروهی که نه از تفنگ، بلکه از جهل تغذیه می‌کرد. فرمانده مرزاجی شهید باز هم به عقب نه نشست. این بار، در مقاومت اول، او به عنوان فرمانده قرارگاه تاواخ مأمور دفاع از دره‌هایی شد که روزی سنگرِ مردانگی شده بودند.

او نه تنها یک جنگجو، بلکه یک استراتژیست چیره‌دست بود؛ مردی که نقشه‌های جنگی را چون شعری از حفظ می‌خواند و در شب‌های سرد کوهستان، با شمع‌ی روشن، راه فردا را برای یارانش ترسیم می‌کرد. گروه طالبان هر بار که پیش آمدند، در برابر هوش و آتش این مرد به زانو درآمدند؛ چرا که مرزاجی شهید تنها به زمین و زمان نمی‌جنگید، او برای روح مردمش، برای فردای کودکان وطن و برای عزت افغانستان می‌جنگید.

پس از تشکیل نظام جمهوری در افغانستان و ورود کشور به مرحله‌ی نو از ساختار سیاسی، فرمانده مرزاجی نیز با همان روحیه‌ی که سال‌ها در سنگرهای داغ و کوهستان‌های سرد از وطن دفاع کرده بود، این بار گام در عرصه‌ی دولت‌داری نهاد. او که طنین گام‌هایش در جبهه‌های مقاومت هنوز در گوش زمان بود، در وزارت داخله مسئولیت‌هایی خطیر و حیاتی را بر دوش گرفت و نشان داد که مرد میدان، چه در عرصه جنگ و چه در ساحت مدیریت، همان مرد است. لباس رزم را با ردای خدمت عوض کرد، اما هیچ‌گاه آن شعله‌ی درونی، آن آتش ایمان و مسئولیت‌پذیری را خاموش نساخت؛ قلبش همچنان با همان تپش‌های پرشور شب‌های



وقتی که موج دوم تاریکی، در هیبت بازگشت سیاهپوشان طالبان در سال ۲۰۲۱ بر سرزمین خسته از جنگ به بار دوم سایه افکند و امید نوپای مردم به آینده‌ی روشن، بار دیگر در معرض تهدید قرار گرفت، مرزاجی شهید چنان آتشی زیر خاکستر، بار دیگر شعله‌ور شد. سکوت را شکست، خاموشی را روا ندانست و با همان صلابت همیشگی، رهسپار قله‌هایی شد که روزی در آن‌ها صدای تکبیرش با رعد گلوله درهم می‌آمیخت. او به کوه بازگشت، به همان سنگ‌رایی که تاریخ مقاومت را بر سینه‌ی خود حک کرده بودند، به همان صخره‌هایی که گویی با او نفس می‌کشیدند و هنوز صدای گام‌هایش را به یاد داشتند. در مقاومت دوم، باز هم فرماندهی قرارگاه تاواخ را به دست گرفت؛ قرارگاهی که نه

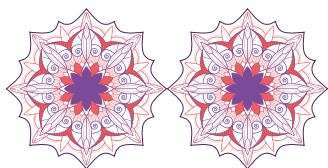
و هنوز با هر «الله اکبر»ی که در دل زمزمه می‌کرد، برق غیرت در نگاهش شعله‌ور می‌شد. در چارچوب نهاد دولتی، چون مدیری دلسوز، مخلص و بی‌ادعا فعالیت کرد؛ بی‌آن که گرفتار زرق و برق قدرت یا بازی‌های سیاسی شود. مردم، او را نه تنها مقام‌دار، بلکه همچنان فرمانده، پناه و وجدان بیدار حکومت می‌دانستند. در جلسات اداری، صدای حق‌طلبی‌اش بلند بود و در میدان تصمیم‌گیری، بی‌هیچ تردید جانب مردم را می‌گرفت. روزی نبود که دلش برای خاک وطن، برای سربازان خط مقدم و برای ملت مظلوم‌اش نتپد. برای مرزاجی شهید، خدمت به وطن مرز نداشت؛ «سنگر یا ساختار، میدان یا میز، قلم یا تفنگ، همه ابزار یک هدف بودند».



فقط یک پایگاه نظامی، بلکه مهد ایمان و نماد سربلندی یک ملت بود. او پرچم ایستادگی را بار دیگر بر بلندای آن برافراشت، نه با دست، بلکه با دل، با خون، با باور. در شرایطی که بسیاری امیدشان را از دست داده بودند، مرزاجی شهید همچنان ایستاده بود؛ چون سرو، چون کوه. صدایش از بلندای دربند طنین می‌انداخت: «هر وجب از این خاک، با خون فرزندان‌ش آبیاری شده و هیچ اشغالگری را مجال تسلط بر آن نیست!» این جمله، نه شعار، بلکه قسمتی از ایمانش بود. او به آرمانش وفادار ماند؛ تا آخرین نفس، آخرین گلوله، آخرین فریاد. در روز دوم سپتامبر سال ۲۰۲۱، هنگامی که دره‌های سر به فلک کشیده‌ی دربند در ولسوالی عنابه، بار دیگر شاهد طغیان ظلم و سیاهی شدند و صدای انفجار گلوله‌ها، سکوت سنگین کوهستان را درهم شکست، یکی از بزرگ‌ترین ستارگان آسمان مقاومت افغانستان، برای همیشه خاموش شد. فرمانده مرزاجی شهید، مردی که عمری را در سنگرهای آتش و ایمان گذرانده بود، در میانه‌ی نبردی نابرابر و در حالی که همچنان پرچم ایستادگی را در دست داشت، به آغوش شهادت پناه برد. شهادتش، نه فقط پایان زندگی یک انسان، بلکه فرود آمدن ضربه‌ی برپیکره‌ی تاریخ مقاومت ملی بود؛ ضایعه‌ای چنان ژرف که کوه‌ها به سوگ نشستند و آسمان، باران دوه فرو ریخت. او با سری افراشته، دستانی پاک و دلی سرشار از یقین به دیدار پروردگاری رفت که یک عمر برای رضای او شمشیر کشیده بود. آن لحظه، لحظه‌ی وصال یک عاشق راستین با معشوق ازلی بود؛ مرگ برای مرزاجی شهید پایان نبود، آغاز پرواز بود، پروازی از قله‌های پنجشیر تا اوج جاودانگی. پیکر خاکی‌اش در زمین آرام گرفت، اما روحش، در نفس بادهایی که از گردنه‌ها می‌گذرد، در زلالی رودخانه‌های پنجشیر و در نگاه هر کودک آزاده‌ی که به فردای آزاد می‌اندیشد، زنده و جاری‌ست. شهادت او، نقطه‌ی در پایان خط

نبود؛ نقطه‌ی عطفی بود در کتاب پرشکوه مقاومت افغانستان و نامش، تا ابد در دل تاریخ و قلب مردم، حک شد.

یاد و نام فرمانده مرزاجی شهید، چون ستاره‌ای فروزان در آسمان پرغبار تاریخ افغانستان، تا ابد خواهد درخشید. او تنها یک جنگاور نبود، بلکه تجسم واقعی شجاعت، ایثار، وفاداری و باور راسخ به راه حق بود. فرمانده مرزاجی نه فقط در میدان جنگ، بلکه در قلب مردم و حافظه‌ی جمعی یک ملت جای دارد. میراث او، فراتر از سلاح و سنگر، در روحیه‌ی مقاومت و در صدای هر فریادی برای آزادی جریان دارد. نسل‌ها از پی هم خواهند آمد، اما او همچنان زنده خواهد ماند؛ «در خاطرات، در روایت‌ها، در کوه‌ها و در خون‌های ریخته‌شده بر خاک وطن». تاریخ، نامش را چون پرچمی برافراشته نگاه خواهد داشت و زمان، از خاموش کردن یادش ناتوان خواهد بود. شهید فرمانده مرزاجی، قهرمانی‌ست که هرگز نمی‌میرد.





شعر مقاومت

طمع ز مزرعه‌ی انقلاب بردارید

قادر طهماسبی (فرید)

ز چشم بسته، هلا! مُهر خواب بردارید
به دفع فتنه قدم با شتاب بردارید

سپاه تفرقه بر طبل اتحاد زده است
زیبیش چشم جهان بین، حجاب بردارید

به نوربینش خورشید رهبری آنک
ز چهره های منافق، نقاب بردارید

گذارما به بیابان شور خواهد بود
هلا! ز چشمه-ی ایثار آب بردارید

در این مراجعه با درد و داغ هم سفریم
به قدر تنگ کفایت، شراب بردارید

به راستی که در این استقامت خونین
مباد یک سرمو پیچ و تاب بردارید

به پشتوانه‌ی تعقیب تا شناسائی
چراغ شب شکن آفتاب بردارید

بس است لحظه شماری، به نام عدل علی
نقاب از رخ روز حساب بردارید

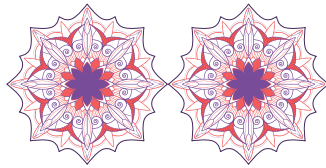
جوی زیان نرسد به احتیاط اگر
دراین محاکمه دارو طناب بردارید

به موج خوانی دریای انقلاب آنک
قدم گذاشته چندین حباب، بردارید

به اهل فتنه بگویید با صدای بلند
خیال بود که آب از سراب بردارید

فلات نور، چراگاه گاو و شیطان نیست
طمع زمزرعه‌ی انقلاب بردارید

ز چشم اگر نستانید خواب را، فردا
سربریده زبالین خواب بردارید



عَلَمِ فَتَح

سید فضل الله قدسی

جلوه ات در افق خاطره پیداست هنوز
یادت در آرامش درد دل تنهاست هنوز

بنما چهره‌ی گلگون خود از پرده‌ی خاک
دیده ام سوی تو در شوق تماشا است هنوز

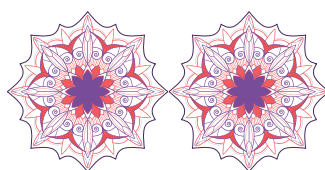
بسکه بر دامن شبها گل اشک افشاندی
پرطراوت چمن سبز مصل است هنوز

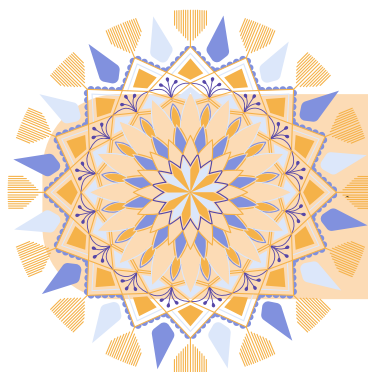
اگر آن قدِ چون نخل تو به خاک افتاده ست
عَلَمِ فتح تو در معرکه بالاست هنوز

ره صد ساله به یک لحظه سپردی و مرا
خَمِ این کوچه‌ی بی حادثه ماواست هنوز

رستنت از قفس خاک مبارک بادا
وای برمن که مرا سلسله در پاست هنوز

گر، نه ای مایل پرواز دلا! مرگت باد
صد کران فاصله بین تو و دریاست هنوز





معرفی و نقد کتاب

تحلیل کتاب

« استبداد دینی؛ نگرشی برقرائت استبدادی از حکومت دینی »

تألیف کمال الدین حامد

نوشته: دکتر یعقوب لیث صفار



مقدمه

کتاب « استبداد دینی؛ نگرشی برقرائت استبدادی از حکومت دینی » نوشته‌ی کمال الدین حامد کوششی جسورانه و تحسین برانگیز در تحلیل یکی از چالش‌های بنیادین جهان اسلام: پیوند میان دین و استبداد، می‌باشد. نویسنده با نگاهی نقادانه و شرع‌علمی روشن، به این پرسش می‌پردازد که آیا دین به ذات خود استبداد آفرین است یا این که آنچه به استبداد دینی منجر می‌شود برخاسته از قرائت استبدادی و تحریف شده و آمیخته با منافع گروه‌های دینی- سیاسی و حکومت‌های دینی است؟ پیش

فرض نویسنده این است که « بررسی ماهیت، ابعاد و پیامدهای قرائت استبدادی از حکومت دینی این مسئله را روشن می کند که استبداد دینی زاده‌ی اصل دین نیست » (حامد، 1404، 16). دغدغه او این است که با این نوشته نشان بدهد که این گروه‌های سیاسی و حکومت‌های دینی مستبد هستند که دین را استبداد آفرین جلوه می دهند، باید با چنین بررسی‌هایی غبار استبداد آفرین بودن را از چهره دین یعنی اسلام زدود.

ارزش این اثر در آن است که در بستری نوشته شده که در آن، دین به عنوان یکی از اصلی ترین منابع مشروعیت سیاسی مورد سوء استفاده قرار گرفته است. از این رو، نویسنده تلاش می کند تا میان دین اصیل و قرائت‌های استبدادی از دین تمایز قایل شود. او استدلال می کند که استبداد دینی پدیده‌ای برخاسته از سه عامل کلیدی است: ظاهر گرایی، فراتاریخی انگاری مصادیق تاریخی احکام دین، و تفسیر مطلق گرایانه از نصوص دینی. این عوامل موجب شده اند تا جریان‌هایی مانند طالبان، با استناد به متون مقدس، حکومت سرکوبگر، تک صدا و ضد عقلانیت بنا کنند.

با استناد به متون مقدس، حکومت سرکوبگر، تک صدا و ضد عقلانیت بنا کنند.

آقای حامد با ارائه نمونه‌های تاریخی و تحلیلی، کوشیده است نشان دهد که دین در ذات خود دارای ظرفیت اخلاقی، عقلانی و انسانی گسترده-ای است و مشکل، نه در متن دین، بلکه در تفسیرهایی است که آنرا ابزار سلطه ساخته اند. کتاب، با ساختار منظم و رویکرد انتقادی، تلاش دارد راهی برای بازگشت به قرائت رحمانی، عقل گرایانه و انسانی از دین بگشاید.

درمجموع، « استبداد دینی » را می توان اثری مهم برای آغاز گفت وگوهای عمیق تر در باره رابطه‌ی دین و قدرت، تلاش برای رهایی دین از چنگال سیاست استبدادی، به ویژه در افغانستان دانست: تلاشی که برای جوامع مسلمان امروز، بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد.

1. اطلاعات کتاب شناسی.

« استبداد دینی: نگرشی بر قرائت استبدادی از حکومت دینی » عنوان کتاب است که در سال 1404 خورشیدی توسط بنیاد فرهنگی شهید احمد شاه مسعود - مشهد نشر شده است.



کمال الدین حامد

مشخصات کتاب عبارت اند از:

نویسنده: کمال الدین حامد

ناشر: کمیته فرهنگی بنیاد شهید احمد شاه

مسعود - مشهد

سال انتشار: 1404

تعداد صفحات: 158

قطع: رقعی

نوبت چاپ: اول

نکته: کتاب در سایت سیمرغ نمایه شده است و پی دی اف آن قابل دسترس می باشد.

2. معرفی نویسنده

کمال الدین حامد متولد 1358 هجری خورشیدی در ولسوالی کهمرد ولایت بامیان، فارغ علوم دینی وفاق المدارس پاکستان، کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه پیام نور و در حال نوشتن رساله دکتری حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی می باشد. کاشناس حوزه شریعت و حقوق اسلامی بوده و اکنون مشغول فعالیت های فرهنگی بیرون از کشوری باشد.

کمال الدین حامد از جمله عالمان دینی افغانستان است که هم به سنت های حوزوی ریشه دار در فقه و تفسیر اسلامی آشنایی دارد و هم نگاهی نقادانه به وضعیت جاری جوامع اسلامی، به ویژه افغانستان، اتخاذ کرده است. او سال ها در محیط های علمی - دینی تحصیل و تدریس کرده و همین امر به او

این صلاحیت را داده که از درون سنت دینی، نقدی بر تفسیرهای بسته و استبدادی ارائه کند. توانایی او در تفکیک میان « متن دینی » و « قرائت های تاریخی » از دین، نشان می دهد که نویسنده تنها یک مصلح دینی نیست، بلکه درک دقیقی از لایه های معرفتی و تاریخی دین نیز دارد.

نویسنده به ویژه از این جهت شایسته نگارش کتابی در باره « استبداد دینی » است که خود در بطن یک جامعه گرفتار افراط گرایی دینی زیسته و با ساختار های قدرت مبتنی بر دین گرایی تندرو آشناست. او برخلاف بسیاری از عالمان سنتی که در برابر افراط گرایی سکوت اختیار کرده اند، موضعی روشن و منتقدانه دارد. همین ایستادگی و صراحت، به سخن او مشروعیت عملی و اخلاقی می بخشد. تجربه زیسته او در مواجهه با پدیده هایی چون طالبان، سبب شده تا تحلیل هایش صرفا انتزاعی نبوده، بلکه ناظر به واقعیات اجتماعی و سیاسی افغانستان باشد. از سوی دیگر، ساختار منظم کتاب، تقسیم بندی روشن مفاهیم، و تمرکز نویسنده بر شناسایی عناصر کلیدی استبداد دینی، حاکی از آن است که وی به اصول نگارش تحلیلی و روش مند نیز توجه دارد. مولوی حامد نه تنها صلاحیت ورود به بحث را دارد، بلکه به عنوان عالمی از درون دستگاه دینی، صدای انتقادی اش وزن مضاعفی

نکته: کتاب در سایت سیمرغ نمایه شده است و پی دی اف آن قابل دسترس می باشد.

دارد، زیرا نقد از درون سنت، هم مؤثرتر است و هم دشوارتر. او با کتاب استبداد دینی نشان داده که می‌خواهد دین را از چنگال قرائت‌های استبدادی نجات دهد و راه را برای بازگشت عقلانیت، شورا و رحمت در فهم دینی هموار سازد.

3. معرفی کلی و ساختار و محتوای کتاب.

کتاب «استبداد دینی» نوشته‌ی کمال الدین حامد، اثری تحلیلی و انتقادی است که با هدف تبیین پدیده‌ی استبداد دینی در جوامع اسلامی، به ویژه افغانستان، نگاشته شده است. ساختار کلی این کتاب برپایه‌ی تفکیک میان ذات دین و قرائت‌های تاریخی - افراطی از دین شکل گرفته و تلاش دارد نشان دهد که دین به خود خود استبداد زان نیست، بلکه سوء برداشت‌ها، ظاهریگری، و ابزارسازی از دین موجب شکل‌گیری حکومت‌های استبدادی با پوشش دین شده‌اند.

در آغاز کتاب، نویسنده به طرح پرسش اساسی می‌پردازد: آیا دین ذاتاً استبداد آفرین است؟ یا این قرائت‌های دینی است که دین را استبدادی می‌سازند؟

کتاب دارای یک پیشگفتار و شش فصل و یک جمع‌بندی است. در فصل اول مفاهیم و تحلیل نظری، استبداد را تعریف کرده و سپس صورت‌بندی‌های استبداد را شامل: 1. استبداد مبتنی بر زور و غلبه؛ 2. استبداد مبتنی بر وراثت؛ 3. استبداد مبتنی بر شخصیت؛ 4. استبداد مبتنی بر دین؛ معرفی می‌کند.

در فصل دوم، چهارنوع حکومت را با صورت‌بندی‌های تاریخی آن معرفی می‌کند: 1. خلافت اسلامی؛ 2. امارت اسلامی؛ 3. حکومت دینی؛ 4. جمهوری اسلامی؛ 5. دولت اسلامی.

در فصل سوم، پرسش‌های اساسی استبداد دینی: 1. استبداد دینی و اراده انسانی؛ 2. استبداد دینی و مسئولیت‌های انسانی؛ 3. استبداد دینی و حاکمیت؛ 4. پیوند دین و استبداد.

فصل چهارم، عوامل نظری استبداد دینی: 1. قرائت استبدادی از نص؛ 2. سلطه‌ی فراتاریخی فهم تاریخی نص؛ 3. بازتجربه‌س مدل تاریخی دولت‌داری در اسلام؛ 4. فقه استبدادی و ظاهر‌گرایی؛ 5. ائتلاف قدرت و فقاقت.

فصل پنجم، آثار استبداد دینی را معرفی می‌کند: 1. مستبد صالح؛ امکان یا امتناع؛ 2. مقبولیت بخشی به استبداد؛ 3. مقدس‌سازی استبداد؛ 4. کارخانه تولید مستبد؛ 5. عمومیت بخشی رفتار استبدادی در جامعه؛ 6. نهادینه شدن ساختار استبدادی.

فصل ششم، راه‌حل‌های عبور از استبداد دینی را معرفی می‌کند: 1. الگو سازی حکومت نبوی؛ 2. استبداد زدایی از فقه سیاسی؛ 3. استقرار نظام شورایی؛ 4. تقنین شورا و آزادی؛ 5. ایجاد ساختار شورایی.

کتاب با یک جمع‌بندی پایان می‌یابد.

در ادامه، نویسنده تلاش می‌کند از منظرهای مختلف، از جمله تحلیل درون دینی، تاریخ و اجتماعی، ریشه‌های پیدایش این قرائت‌های تندرو را بررسی کند. هر فصل کتاب با نثری روان ساختاری نسبتاً ساده، اما هدفمند نگاشته شده است. نتیجه‌گیری پایانی کتاب، نگاهی هشداردهنده به خطر استمرار استبداد دینی دارد و در عین حال راهی برای آزاد سازی نگاه دینی براساس عقل، رحمت و شورا و آزادی را پیشنهاد می‌کند.

سال ۱۴۰۳ با اشتراک علما، نویسندگان، فرهنگیان در دفتر بنیاد شهید احمدشاه مسعود - مشهد رونمایی شد

ناقدان اصلی مولوی حبیب الله حسام مهاجر، مولوی نذیر احمد حنفی و استاد غلام الدین کلاتری بودند

سخنرانان در محفل رونمایی این اثر، چاپ کتاب را در این برهه بسیار ارزشمند دانستند. ایشان به شخصیت علمی و آثار امام ابوحنیفه پرداختند، او را فقیه معتدل و شخصیت میانه‌رو خواندند و هم‌چنان افزودند که نوشتن چنین آثار در این برهه زمانی مهم است، چرا که رفتارهای افراط‌گرایی همزیستی مسالمت‌آمیز جامعه را در خطر قرار داده است مسئولان کمیته فرهنگی بنیاد شهید احمدشاه مسعود - مشهد، در ختم جلسه رونمایی و نقد بیان کردند که میراث امام ابوحنیفه و مکتب فقهی اعتدالی او در راستای جلوگیری از فراط، استبداد، سکولاریزم و بی‌هویتی دینی ممد واقع می‌شود.

شجاعت دینی مولوی حامد تنها در سخن گفتن و نوشتن در باره تندروی نیست، بلکه در این نهفته است که او مرز خود را با قرائت‌های رایج و مورد تایید قدرت‌های مسلط مشخص کرده، بی آن که از اتهام «ضد دین» یا «بدعت‌گذار» هراسی به دل راه دهد. اوبا طرح این مسئله که دین، آنگاه که به ابزار قدرت تبدیل شود، چهره‌ای مستبد و سرکوبگر می‌یابد، درحقیقت ساختار فکری جریان‌هایی چون طالبان را به چالش می‌کشد؛ کاری که بسیاری از عالمان دینی از آن اجتناب کرده‌اند یا در جاشیه به آن اشاره‌ای گذرا داشته‌اند.

5. نقاط قوت وضعف کتاب.

درذیل دونقطه قوت ودونقطه ضعف کتاب بررسی می‌شود:

الف. نقاط قوت کتاب:

1. انسجام پژوهشی کتاب:

درمجموع، ساختار کتاب نه به شکل کلاسیک دانشگاهی با فصول اکادمیک، بلکه بیشتر به سبک رساله‌ای تحلیلی است؛ مخاطب آن نیز هم قشر دینی وهم جامعه فرهنگی - روشنفکری می‌باشد.

کتاب با آن که از ساختار پژوهشی برخوردار است، اما پیشنهاد می‌شود که در چاپ‌های بعدی فصل دوم جای فصل سوم را بگیرد، و فصل دوم به جای فصل پنجم انتقال پیدا کند.

2. جرئت وشجاعت نویسنده :

در روزگاری که سخن گفتن از دین، به ویژه در برابر جریان‌ها تندرو وخشونت‌گرا، می‌تواند به بهای سنگین ختم شود، شجاعت دینی به معنای واقعی آن معنا پیدا می‌کند. کمال الدین حامد از جمله معدود عالمان دینی در افغانستان امروز است که با آگاهی از خطرات موجود، آگاهانه مسیر انتقاد از استبداد دینی را برگزیده وسکوت نکرده است. او نه از بیرون دین، بلکه از دل سنت اسلامی، با جسارت علمی و اخلاقی ایستاده واز مفاهیمی چون آزادی، عقلانیت، شورا وعدالت در برابر قرائت‌های تحجرآمیز دفاع کرده است.

در شرایطی که بسیاری از منبرها و تریبون ها در خدمت تقدیس قدرت و توجیه استبداد دینی قرا گرفته اند، ایستادن یک عالم دین در صف آزادی خواهان و عقلگرایان، عملی است نه فقط علمی، بلکه اخلاقی و دینی نیز می باشد. کمال الدین حامد با انتخاب این راه، نشان داده است که دین می تواند و باید از اسارت قدرت رها شود، و برای این رهایی، به اندیشه‌ی آگاهانه و قلبی شجاع نیاز است؛ چیزی که او در خود جمع کرده است.

ب. نقاط ضعف کتاب.

با وجود اهمیت مسئله و جسارت طرح آن، نقد هایی نیز متوجه کتاب است.

1. مشکل در تعریف:

نویسنده در دو صفحه در باره استبداد مبتنی بر دین سخن می گوید، اما با وجود آن نه از منظر منطقی تعریف جامع و مانع از استبداد دینی ارائه می کند و نه تعریف استقرایی از استبداد دینی که ویژگی های آن را بیان کند (حامد، 1404، 25-26) به همین گونه قرائت استبدادی از نص را به عنوان یکی از عوامل محوری استبداد دینی ارائه می کند، اما در چهار صفحه مخاطب نمی داند که « قرائت استبدادی از نص » چیست (حامد، 1404، 52-55).

در کل مشکل ارائه تعریف منطقی و یا تعریف استقرایی یا انواع دیگری از تعاریف، مشکل اصلی

کتاب است که جنبه دانشگاهی کتاب را تضعیف می کند به جنبه روزنامه نگاری کتاب می افزاید. 2. مشکل سطحی نگری:

عبدالحفیظ منصور، در یاد داشتی تحلیلی در فیسبوک خود، با نگاهی انتقادی به این اثر، آن را دارای عنوان جذاب اما تحلیل شتاب زده و سطحی می داند. او تاکید می کند که نویسنده باید به جای صرف تمرکز بر مظاهر و علائم افراط گرایی، به بنیاد های هستی شناسانه و جامعه شناسانه آن نیز می پرداخت. برای مثال، کتاب می توانست واکاوی کند که چرا در سنت فکری مسلمانان، تمایز میان نص و تایخ گم شده است، یا اینکه چه زمینه های اجتماعی، سیاسی و استعماری ظهور مجدد گروه های استبدادی را ممکن ساخته اند.

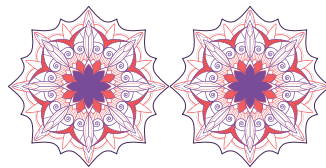
منصور هم چنین به یکی از خلاهای جدی کتاب اشاره می کند: این که گروه های افراطی چگونه با انحصار معنای متون دینی، عقل، شورا و گفت و گو را حذف می کنند و به جای آن، تفسیر واحد و مطلق خود را معیار حق و باطل قرار می دهند. این انحصار

نقد پیش فرض نویسنده این که « بررسی ماهیت، ابعاد و پیامد های قرائت استبدادی از حکومت دینی این مسئله را روشن می کند که استبداد دینی زاده ی اصل دین نیست » (حامد، 1404، 16) نیز مهم است.

به نظر عبدالحفیظ منصور به پاسخ آن عده از کسانی که اصل دین و نص و متن دینی را امر ظالمانه استبدادی می شمارند، در این کتاب پرداخته نشده است، این یک خلاء بنیادی کتاب به شمار می رود.

نتیجه گیری

کتاب «استبداد دینی» در عین حالی که اثر مهم و جسورانه در موضوع خود می باشد، می تواند نقطه عزیمتی در باز خوانی استبداد دینی باشد. به این دلیل که موضوع استبداد دینی، به تعمق بیشتر مفهومی، پرداخت فلسفی و تحلیل زمینه های اجتماعی – تاریخی بیشتری نیاز دارد. روی هم رفته کتاب استبداد دینی را می توان گامی ضروری در مسیر دشوار اصلاح دین فهمی در جوامع اسلامی دانست؛ حرکتی که هم نیازمند شجاعت فردی است، هم تعهد علمی، و هم گفت و گو با لایه های متکثر سنت و جامعه. این اثر اگر با آثار مکمل و نقد های سازنده همراه شود، می تواند راه گشای شکل گیری فهم عقل محور، تاریخی مدار و انسان گرایانه در جهان اسلام باشد.



و من الله التوفيق

تجاوز اسرائیل صبح شنبه ۱۴۰۴/۳/۲۴ علیه جمهوری اسلامی ایران جهان آزاد را در شوک عمیقی فرو برد. گرچه اسرائیل قبلاً ویرانی غزه، نسل کشی و غصب سرزمین فلسطین و تجاوز بر لبنان و خاک سوریه را در کارنامه داشت ولی آنچه علیه ملت ایران انجام داد در میانه‌ی مذاکرات ایران و آمریکا بود. این تجاوز نشانه‌ی دیگری از آن است که اسرائیل به عنوان دولتی خارج از قوانین و اخلاق بین الملل توسط کشورها و قدرت های غربی پشتیبانی می گردد تا خواسته های جهان غرب را بر دیگران تحمیل کنند. شگفتی قضیه در آن بود که اسرائیل در عین حال تجاوزگری و ویران سازی سرزمین های دیگر، مظلوم نمایی می کند. کشوری که خود به «ان پی تی» نپیوسته و گفته می شود برنامه پنهان توسعه سلاح هستوی نیز دارد، مدعی جلوگیری ایران از داشتن حق غنی سازی انرژی هستوی می باشد.

